

الله اعلم
الكرن



گزارش فرهنگ، رسانه و اجتماع - ۲۱
تأملی بر خشونت خانگی علیه زنان:
بررسی قوانین و ارائه راهکارها

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
مرکز پژوهشی آرا
اندیشکده فرارویش آرا (افرا)
دپارتمان مطالعات و سیاست‌گذاری نظام‌های اجتماعی

ویرایش اول - بهار ۱۳۹۶

طراحی جلد و صفحه‌آرایی و چاپ: واحد گرافیک مؤسسه پیام رسان حکمت و اندیشه

غیر قابل انتشار
داخلی و به منظور استفاده شخصی شما فرهیخته‌ی گرامی ارسال می‌گردد.
کلیه‌ی حقوق مادی و معنوی اثر متعلق به مرکز پژوهشی آرا می‌باشد.

شماره تماس: ۲ الی ۸۸۸۶۳۹۶۱ - ۰۲۱

www.ararc.ir





تأملی بر خشونت خانگی علیه زنان؛ بررسی قوانین و ارائه راهکارها

■ گزارش فرهنگ، رسانه و اجتماع - ۲۱ ■



فهرست مطالب

۶	چکیده.....
۷	مقدمه
۱۱	طرح مسأله.....
۱۶	مروری بر تحقیقات پیشین.....
۲۲	چارچوب مفهومی پژوهش
۲۴	تعریف خشونت
۲۵	حوزه‌های اعمال خشونت
۲۵	الف) حوزه خصوصی
۲۶	ب) حوزه عمومی
۲۶	انواع خشونت
۳۲	علل خشونت خانگی
۳۴	پیامدهای خشونت‌های خانگی
۳۵	نظریه‌های مرتبط با خشونت علیه زنان
۳۷	نظریه اقتدار و سلطه
۴۲	وضعیت امروزی خشونت
۴۵	قوانین بر خورد کننده با اعمال خشونت خانگی علیه زنان.....
۴۶	الف) قوانین بر خورد کننده با خشونت جسمانی در محیط خانه.....
۴۷	ب) قوانین بر خورد کننده با خشونت روانی در محیط خانه.....

تأملی بر قوانین و رویکردها.....	۴۷
عملکرد پلیس در مواجهه با خشونت خانگی.....	۵۰
راهکارها.....	۵۱
آموزش حقوق و تکالیف زن و مرد در خانواده.....	۵۱
تشکیل سازمان‌های مردم‌نهاد در زمینه مقابله با خشونت خانگی.....	۵۲
اصلاح قوانین و لزوم سیاست‌گذاری درست برای اصلاح وضعیت خشونت علیه زنان.....	۵۲
آموزش مهارت‌های زندگی و همسرمداری.....	۵۲
تقویت سیستم مددکاری اجتماعی.....	۵۳
کاهش اعتیاد و مصرف مواد مخدر و الکل.....	۵۳
رفع موانع اقتصادی و بیکاری.....	۵۳
نتیجه‌گیری.....	۵۴
منابع.....	۵۶

چکیده

اعمال خشونت علیه تمامیت جسمانی و معنوی زن در کانون خانواده واقعیتی است که باید با پذیرش آن به راه‌های پیشگیری و درمان آن اندیشید. قوانین حمایتی برای زنان آسیب‌دیده از خشونت‌های خانگی باید تدوین شود تا هم برای زنان حمایت‌کننده باشد و هم برای مردان بازدارنده. در این مقاله با تأملی بر انواع خشونت‌های خانگی علیه زنان از قبیل خشونت‌های جسمی، جنسی، روانی-کلامی، اقتصادی و اجتماعی-سیاسی اشاره شده و علل و پیامدهای آن بیان می‌شود. نتیجه بحث این که باید از زنان در برابر خشونت و حراست از کانون خانواده در مقابل تشنجات ناشی از خشونت حمایت خاص نمود و این امر با تدوین مقرراتی میسر می‌گردد که با کمترین دخالت به حریم خصوصی زوجین، نسبت به مجازات خشونت‌گر اقدام نماید.

کلمات کلیدی: خشونت، زن، خشونت خانگی علیه زنان.

مقدمه

خانواده نهادی است که شدت، عمق و گستردگی روابط و تعاملات در آن از هر جای دیگری بیشتر است. بنا بر اعتقاد عموم، خانواده نهادی صمیمی و امن است که آسایش اعضا را تأمین می‌کند. نهادی که ما را قادر می‌سازد از ناملایمات زندگی بگریزیم و به آن پناه ببریم. هیچ نهادی در جامعه به اندازه خانواده ارزش و جایگاه ندارد و مسئولان دولتی تمام تلاش خود را برای حفظ آن مبذول می‌دارند.

به درستی که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند ادعای سلامت کند، چنانچه خانواده‌هایی سالم نداشته‌باشد و همچنین می‌توان ادعا کرد که هیچیک از آسیب‌های اجتماعی نیست که فارغ از تأثیر خانواده پدید آمده باشد. نهاد خانواده زمانی می‌تواند کارکرد خودش را به درستی انجام دهد که دچار نابه‌سامانی و آشفتگی نباشد. یکی از عواملی که سلامت و امنیت خانواده را تهدید می‌کند، اعمال و بروز خشونت است. خشونت می‌تواند در فضای عمومی جامعه رخ دهد و به صورت آشکار و عیان باشد و یا می‌تواند در فضای خصوصی خانواده به صورت پنهانی اتفاق بیفتد. خشونت در عرصه اجتماع به «خشونت اجتماعی» و خشونت در عرصه خانواده به «خشونت خانگی» موسوم است.

نتایج بررسی‌ها نشان داده است خشونت خانگی علیه هر دو جنس زن و مرد و حتی فرزندان اعمال می‌شود، اما بخش عمده خشونت خانگی، به‌ویژه موارد مرگ‌آور و خطرناک آن، از سوی مردان علیه دختران و زنان خانواده صورت می‌گیرد.

خشونت خانگی بخشی از تجربه بسیاری از زنان است. خشونت خانگی بلای اجتماعی جدیدی نیست. در سده‌های میانه و اوایل صنعتی شدن، خشونت نسبت به زنان یک جنبه متداول ازدواج بود.

خشونت علیه زنان در خانه گاهی جزئی تصور می‌شود، اما شواهد و مدارک از پناهگاه‌های زنان مضروب شده، خلاف آن را نشان می‌دهد. پرواضح است که توجه به نقش مادری و پررنگ زنان در خانواده، تضمین سعادت و سلامت زنان نه تنها اثرات مثبتی را برای زندگی آن‌ها و نسل‌های آینده به ارمغان می‌آورد، بلکه می‌تواند موجبات رشد و توسعه جامعه را نیز فراهم آورد. از این‌رو برای تأمین و تداوم سلامت زنان به‌عنوان

نیمی از جمعیت بشری، توجه به موانع و نیازهای آنان می‌تواند راه دستیابی زنان به سلامتی را تسهیل کند و به تناسب آن باعث اتخاذ اعمال سیاست‌گذاری‌های به‌جا شود.

چراکه آمارها حاکی از آن است که زنان به عنوان قشر آسیب‌پذیر در جوامع با عوامل و موانع متعددی چون عوامل اقتصادی، ساختارهای اجتماعی و فرهنگی مواجه‌اند. موانعی که می‌توان آن را پایه و اساس سایر موانع دیگر در هر جامعه‌ای به‌شمار آورد. در این میان می‌توان از خشونت به‌عنوان یکی از عوامل مخرب بر سلامت زنان نام برد که نه تنها به‌دلیل نقش مؤثر آن بر سلامت جسمی و در پی آن، بر سلامت روانی زنان بلکه به‌دلیل تأثیر آن بر نقض سایر حقوق و آزادی‌های بنیادین در زنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. خشونت‌هایی که خود به نوعی نشأت‌گرفته از عدم برابری زن و مرد در تمام سطوح زندگی و یا به‌تعبیری از تبعیض ناشی می‌شود و در واقع هم در تبعیض ریشه دارد و هم به آن دامن می‌زند.

در زمینه ریشه‌شناسی خشونت باید گفت که تعریف آن از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد خشونت علیه زنان را «هرگونه عمل خشونت‌آمیز بر پایه جنسیت که بتواند منجر به آسیب فیزیکی (بدنی)، جنسی یا روانی زنان بشود» تعریف کرده است که شامل «تهدید به این کارها، اعمال اجبار، یا سلب مستبدانه آزادی (چه در اجتماع و چه در زندگی شخصی)» می‌شود. اعلامیه رفع خشونت علیه زنان در سال ۱۹۹۳ بیان می‌کند که این خشونت ممکن است توسط افرادی از همان جنس، اعضای خانواده، و حکومت اعمال شود.

از این‌رو، اصطلاح «خشونت علیه زنان» را می‌توان به هر فعل خشونت‌آمیز مبتنی بر جنسیت، از جمله سوءاستفاده‌های جسمانی و روانی، خریدوفروش زنان و دختران و دیگر گونه‌های سوءاستفاده و استثمار جنسی در زندگی خصوصی یا عمومی اطلاق کرد که منجر به بروز صدمات جسمی یا روانی، تحقیر یا عدم انتخاب شغل و در مجموع فرمانبری اجباری و تحمیلی در زنان می‌شود. خشونت علیه زنان واکنشی انتخابی است علیه زن یا دختر فقط به‌دلیل اینکه او یک زن است؛ یعنی به‌دلیل جنسیت او.

اعمال خشونت علیه زنان در حریم خصوصی، از طریق ایدئولوژی متداول پدرسالاری یا «حکم پدر» است.

در چنین مواردی عقیده بر این است که چون مردها، رؤسای خانواده به‌شمار می‌آیند، حق انجام هرگونه رفتاری را در حریم خصوصی خود دارند. انواع رایج خشونت در حریم خصوصی عبارتند از: خشونت‌های جسمی، جنسی، روانی-کلامی، اقتصادی و اجتماعی-سیاسی.

تجارب جهانی نشان می‌دهد زنان در همه دوران زندگی خود ممکن است با خشونت روبه‌رو شوند. علاوه بر همسر، پدر و برادر و حتی فرزندان پسر نیز می‌توانند به زن خشونت کنند.

زمانی که در سنین کودکی به‌سر می‌برد، از طرف پدر و برادران مورد خشونت قرار می‌گیرد؛ مانند کشتن نوزاد دختر و سوءتغذیه دخترچهارها، ازدواج‌های زودهنگام، تجاوز و آزار جنسی، تهدید و بی‌احترامی و خشونت علیه زنان زمانی که در مقام همسر هستند، توسط شوهرانشان بیشتر متداول است و در این مقام انواع خشونت می‌تواند به‌کار گرفته شود و زنان تحت فشارها و آلام جسمی و روحی قرار بگیرند؛ برای مثال، می‌توان به زنی تحصیلکرده اشاره کرد که همسرش نه تنها اجازه اشتغال به او نمی‌دهد، بلکه از لحاظ مالی نیز او را تأمین نمی‌کند.

در نهایت در میانسالی و کهنسالی نیز همچنان انواعی از خشونت موجود است. زنی را تصور کنید که دچار یائسگی شده و شرایط جسمی و روحی مناسبی ندارد، اما شوهرش به او خیانت می‌کند و یا حتی در صورت اجابت نکردن خواسته‌های او، زن را تهدید به ازدواج مجدد می‌کند.

نکته دیگر در مورد پدیده خشونت این است که خشونت و پرخاشگری منحصر به طبقه یا قشر خاصی نیست، بلکه در همه طبقات، قشرها و پایگاه‌های اجتماعی دیده می‌شود. در طبقات بالا، متوسط و پایین اجتماعی، میان افراد باسواد، کم‌سواد و بی‌سواد و در میان خانواده‌های دچار بحران و خانواده‌هایی که به‌ظاهر شرایط مطلوب و مناسبی دارند، دیده می‌شود.

بنابراین چنین پدیده‌ای را می‌توان به همه جوامع تعمیم داد و نمی‌توان به مثابه یک پدیده استثنائی نگاه کرد، بلکه بر خلاف تصور عده‌ای از کارشناسان خشونت و پرخاشگری یکی از رایج‌ترین و متداول‌ترین جرایم اجتماعی و آشکارترین جلوه‌های اقتدار مردسالاری در جهان امروز است که در تمام ملیت‌ها، طبقات و

گروه‌های اجتماعی به‌وضوح به‌چشم می‌خورد.

شدت و بزرگی مسأله خشونت خانگی علیه زنان و چگونگی برخورد با آن تابع هنجارها و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی هر جامعه است. بنابراین نوع برداشت و تعریف خشونت خانگی علیه زنان و عوامل زمینه‌ساز آن می‌تواند متفاوت و وابسته به نوع فرهنگ جامعه باشد. این تفاوت‌ها، گوناگونی سیاست‌ها و برنامه‌های پیشگیرانه در جوامع مختلف را توجیه می‌نماید.

فرهنگ جوامع مختلف بر شکل خشونت تأثیرگذار بوده و طبیعی است هرچه جایگاه اجتماعی و انسانی زن پایین‌تر انگاشته شده، خشونت بیشتر مجاز دانسته شده و شدیدتر اعمال می‌شود (حجتی و زکریایی، ۱۳۹۳). از این‌رو، خشونت ابتدا در ذهن شکل می‌گیرد و بر اساس گفتمان فرهنگی جامعه بنیان نهاده می‌شود. در واقع روش‌های خشونت‌ورزی را باید در ساختار فرهنگی جامعه جست‌وجو کرد. امروزه اگرچه به دلایل فرهنگی، خشونت فیزیکی کمتر از گذشته به‌چشم می‌خورد، اما خشونت‌های روانی-کلامی همواره در ساختار فرهنگی جامعه پنهان مانده است و قربانیان زیادی می‌گیرد (کریمی، ۱۳۹۰). خشونت به هر شکلی که باشد باعث رنجش و آزار زنان می‌شود و باید از اعمال خشونت جلوگیری کرد.

با توجه به روند فزاینده خشونت در خانواده و تسرّی آن به تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی و با توجه به اینکه پزشکان قانونی همه روزه با تعداد زیادی از زنان مصدوم شده روبه‌رو هستند و حتی در مواردی با اجساد آنان در تالار تشریح روبه‌رو می‌شوند و همچنین با در نظر گرفتن نقش محوری زنان در کلیه ابعاد زندگی، بررسی این پدیده و علل آن به منظور اتخاذ سیاست مبتنی بر پیشگیری از خشونت نسبت به زنان و کاهش آن به نظر اجتناب‌ناپذیر می‌رسد.

طرح مسأله

تاریخ زندگی بشر همواره شاهد پایداری شدن حقوق زنان و دختران بوده است. حتی در سال‌های اخیر با وجود فعالیت‌های ارزشمندی که توسط سازمان‌های جهانی مدافع حقوق بشر برای دفاع از حقوق انسانی زن انجام شده است، این روند همچنان ادامه دارد. زنان، قربانیان تجاوز، آزار جنسی، شکنجه، تهدید و ناسزا و ... هستند و دختران نیز در معرض رفتارهایی مانند سوءتغذیه، سوءاستفاده جنسی و ازدواج‌های زودرس قرار می‌گیرند.

خشونت علیه زنان پدیده‌ای فراگیر و جهانی است و بنا به خصوصیات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی هر جامعه اشکال مختلفی به خود می‌گیرد و به‌عنوان وسیله‌ای برای کنترل زنان در جوامع مختلف استفاده می‌شود. در رویکرد این پدیده باید تفاوت در ظرفیت‌های اقتصادی، ایدئولوژی و شرایط اجتماعی هر جامعه را در نظر داشت. خشونت در واقع نوعی مسأله عمومی در سراسر دنیاست. این مشکل، نیازمند راه‌حلهایی مناسب در سطح منطقه و قابل دفاع در عرصه بین‌المللی است.

خشونت خانوادگی پدیده‌ای جدید نیست، اما توجه به آن به‌عنوان مسأله‌ای اجتماعی، جدید است. در کشورهای غربی از حدود سی سال پیش و در ایران از چند سال پیش نگاه افراد متخصص به این پدیده جلب شده است. در حال حاضر در ایران بسیاری از مسائل و آسیب‌های اجتماعی در رابطه با خانواده وجود دارد، از جمله این مسائل می‌توان به مشکل دختران فراری و افزایش خودکشی و خودسوزی در میان زنان و افزایش طلاق و خشونت خانوادگی اشاره کرد.

نتیجه خشونت خانوادگی نه فقط باعث ایجاد مشکلات فردی، بلکه باعث مشکلات اجتماعی و تشدید روابط اقتداری در جامعه خواهد شد که بار دیگر در خانواده‌ها انعکاس خواهد یافت. بررسی مشکلات خانواده بدون توجه به ساختار اجتماعی که به‌وجود آورنده روابط خانوادگی است، به نتیجه مطلوب نخواهد رسید. این زمینه اغلب عوامل تعیین‌کننده اجتماعی ناشی از سیاست‌های ملی و حتی قوانین و رسوم متداول (عدم برابری بین زن و مرد)، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه نقش به‌سزایی را در تشدید خشونت علیه زنان ایفا

می‌کند. از این‌رو با گسترش خشونت به واسطه جنسیت و متأثر از این عوامل در سطح ملی و حتی بین‌المللی اثرات نامطلوبی را نیز برای سلامت جامعه به ارمغان می‌آورد.

بدین معنی که انزوای زنان، گسستن روابط خانوادگی و ارتباطات اجتماعی را به همراه خواهد داشت و از آنجایی که انواع مختلف خشونت ارتباط نزدیکی با عوامل اجتماعی و اقتصادی، به‌خصوص فقر و بی‌سوادی افراد دارد، اما به‌نوعی برگرفته از آسیب‌های تاریخی چون بی‌عدالتی و ظلم نسبت به زنان است که خود را به شکل‌های مختلف ناهنجاری‌ها از جمله تحقیر و خشونت اعمال‌شده نسبت به زنان در هر زمان و مکانی نشان می‌دهد. در واقع خشونت علیه زنان با توجه به تمام پیشرفت‌های بشری بعضاً ناشی از اثرات زیانبار پاره‌ای از رویه‌های سنتی یا عرفی و جمیع افعال افراط‌گرایی پیوسته با نژاد، جنسیت، زبان یا دین است که زنان را از منزلت و جایگاه کمتری در خانه، محل کار، اجتماع و جامعه برخوردار کرده و در نتیجه بر خشونت علیه آنان تداوم بخشیده است که این امر اثرات سوء بر سلامت جسمی و به‌ویژه روانی زنان دارد.

تأجایی که می‌توان پیامدهای بهداشتی آن را شامل آسیب‌هایی چون آسیب‌های جسمانی (قتل، آسیب‌های جدی جسمی و آسیب‌پذیری در برابر سایر بیماری‌ها)، عواقب روانی (خودکشی، بیماری‌های روانی چون افسردگی، اضطراب، خستگی مزمن، کابوس‌های شبانه، اعتیاد، گوشه‌نشینی و انزوا) و پیامدهای اجتماعی (کاهش بهره‌وری و قدرت کار و کاهش نیرو و توان توسعه) دانست.

همچنین یادگیری خشونت توسط فرزندان، به‌کارگیری آن در زندگی آینده، فرار از خانه و مدرسه، افسردگی، اضطراب، گوشه‌گیری، انزواطلبی، لکنت زبان و اعتیاد به مواد مخدر از دیگر تأثیرات مخرب خشونت بر سلامت نسل آینده است. تأثیر خشونت تنها به فرد قربانی محدود نمی‌گردد و بر افراد دیگر، سازمان‌ها، نهادها و در نهایت، کل جامعه تأثیر می‌گذارند. تأثیر اعمال خشونت‌آمیز بر یک فرد به‌صورت «شعاعی» در جامعه پخش می‌گردد و افراد دیگر را نیز در برمی‌گیرد و پدیده‌ای با نام «گردش خشونت» به‌وجود می‌آورد که خشونت را در جامعه همیشگی می‌کند. اعمال خشونت خانوادگی باعث تعداد زیادی از مرگ‌ومیرها در خانواده شده است و به‌خصوص عده زیادی از نوزادان به دست والدین خود کشته شده‌اند.

در حقیقت خشونت خانگی ریشه تمام خشونت‌های اجتماعی است. واقعیت این است که خشونت ممکن است اثرات طولانی‌مدت بر وجود و رفتار قربانی بگذارد، سلامت جسمی- روانی و قدرت سازگاری او را کاهش دهد، روابط خانوادگی و اجتماعی او را از حال عادی خارج نماید و گستره بسیار وسیعی از هزینه‌های اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی را دربرگیرد.

بر اساس گزارش بهزیستی کشور (۱۳۸۱) ۷۰ درصد کودکان آزاری‌ها توسط والدین و بعضاً به‌دست نامادری، ۶۶ درصد توسط مردان و ۲۵ درصد نیز مربوط به خانواده‌های طلاق و خشونت است. ویژگی بسیار مهمی که در اثر اعمال خشونت به‌چشم می‌خورد، پدیده جاودانی‌شدن خشونت است. احتمال دارد افرادی که در خانواده با سوءرفتار مواجه بودند، بیشتر از افراد معمولی در بزرگسالی به‌عنوان قربانیان خشونت مطرح شوند؛ یعنی در شرایطی کاملاً متفاوت با شرایط پیشین، باز هم اعمال خشونت‌آمیز را تحمل کنند؛ از طرف دیگر، احتمال اینکه افراد تحت خشونت خود به عامل خشونت تبدیل شوند، نیز بسیار زیاد است. بنابراین در اثر اعمال خشونت در خانواده، احتمال زیادی وجود دارد که افراد، هم به قربانی و هم به عامل خشونت تبدیل گردند. تدبیرهای موجود برای حل این مشکل عظیم اجتماعی، یعنی خشونت مردان علیه زنان و پیامدهای آن کارساز نیست و باید به‌گونه‌ای بنیادی‌تر به‌دنبال شناسایی سرچشمه‌های نابرابری‌ها بود.

امروزه این اندیشه که خشونت خانگی یک امر خصوصی، یک موضوع خانوادگی، یک انتخاب فردی و یا واقعیتی اجتناب‌ناپذیر است، مورد چالش قرار گرفته است. خشونت‌های خانگی علیه زنان از جمله مسائل و مشکلاتی است که زندگی بسیاری از زنان را در طبقات و قشرهای مختلف اجتماعی به‌نوعی متأثر می‌سازد. اگرچه خشونت‌های خانگی معمولاً در حریم خانواده رخ می‌دهد، اما زندگی زنان را در همه عرصه‌ها متأثر می‌سازد (صادقی‌فسایی، ۱۳۸۹: ۱۰۹ و ۱۱۰).

همانطور که در آمارهای ارائه‌شده توسط سازمان‌ها و تحقیقات متعدد مشاهده می‌شود بسیاری از زنان، خشونت‌های روانی و کلامی را آزاردهنده‌ترین نوع خشونت اعلام کردند. درواقع، خشونت روانی و کلامی بیش از خشونت‌های فیزیکی بر روح زنان تأثیر می‌گذارد و لایه‌های عمیق‌تر و حساس‌تر درون آن‌ها را تهدید

می‌کند؛ خشونتی که کمتر به چشم می‌آید و به دلایل فرهنگی و قانونی در بسیاری از موارد به رسمیت شناخته نمی‌شود. خشونت کلامی علیه زنان، کیفیت زندگی زنان و مولد بودن زندگی آن‌ها را به شدت تهدید می‌کند؛ از دست دادن احساس خود ارزشمندی و اعتماد به نفس، عدم اطمینان در مورد چگونگی برخورد با دیگران، سوءظن به روابط بعدی و تحریف واقعیت را می‌توان از جمله پیامدهای خشونت کلامی برشمرد (ایونز، ۱۳۹۱).

در بسیاری از دیدگاه‌های نظری موجود عوامل مؤثر در بروز خشونت را در سطح ویژگی‌های «فردی مانند» و یا در سطح «خانوادگی مانند» در نظر می‌گیرند. کلیه این عوامل در شناخت صحیح از «پدیده خشونت» تأثیر دارند. نظریه پردازان طرفداران حقوق زنان تبیین‌های فردی یا خانوادگی را در باب خشونت، برای توضیح کافی نمی‌دانند. هر چند معتقد هستند این عوامل می‌تواند به مثابه عامل تشدیدکننده رفتار خشن عمل کند، تأکید آنان بر وجود ساختار نابرابر روابط قدرت میان زنان و مردان در جامعه و نهادهای آن است. توجه آنان متوجه ساختار مردسالارانه‌ای در جامعه است که به مردان اجازه اعمال قدرت بر زنان را می‌دهد. از این دیدگاه خشونت عمل انفرادی یک مرد علیه یک زن نیست که با استفاده از ویژگی‌های فردی بررسی شود، بلکه خشونت رفتاری است که از جانب مردان جامعه بر روی زنان جامعه اعمال می‌شود. خشونت یک ابزار نظارتی مهم است که هم بازتاب روابط نابرابر قدرت در جامعه است و هم به حفظ روابط نابرابر قدرت کمک می‌کند.

واژه خشونت برای برخی از زنان تبدیل به یک وضعیت ثابت در زندگی مشترک شده و انگار سکوت آن‌ها عامل تقویت‌کننده این رفتارهای نامناسب است. برای زنان خشونت در خانه مساوی با زندگی در محیطی رعب‌آور و ناامن است و فرمان‌پذیری زن از مرد آن هم به دلیل ترس و وحشت از خشونت بالفعل یا بالقوه او، فضای ناامنی می‌سازد که تمام اعضای خانواده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بسیاری از زنان در مقابل خشونت‌های اعمال شده سکوت می‌کنند و اعتراضی نسبت به وضع موجود از خود نشان نمی‌دهند و از همه بدتر اینکه اینگونه زنان به خود لقب «زن سازش‌کار» و «زن صبور» می‌دهند. زنان به دلایل مختلف فرهنگی - اجتماعی سکوت می‌کنند و سعی در مخفی نگه داشتن خشونت دارند.

البته تغییر فرهنگ، بالا رفتن شأن و جایگاه اجتماعی زنان و افزایش سطح سواد و آگاهی آن‌ها در کشورمان تا حد زیادی از قابلیت خشونت‌پذیری زنان ایرانی کاسته، اما با این حال هنوز هم دادگاه‌ها و پزشکی قانونی، حکایت تلخ زنان و کودکان خشونت‌دیده در چارچوب خانواده را روایت می‌کنند.

یکی از دلایل مخفی نگه‌داشتن خشونت و تحمل کردن آن به‌خصوص در رابطه با خشونت‌هایی از نوع خانوادگی که نسبت به زنان وارد می‌شود، مسائل فرهنگی است؛ یعنی آبروریزی نکنیم؛ بخش دوم این است که پس از مراجعه به نهادهای قانونی تا چه میزان به کار این افراد رسیدگی می‌شود و تا چه میزان و در چه مواردی حمایت خواهند شد؟ و پس از شکایت و اعتراض، همسر یا پدر با توجه به ذهنیتی که دارد دیگر حاضر نیست دختر یا همسرش را در خانه بپذیرد و این‌ها پیامدهای خشونت است که خشونت را بازتولید می‌کند.

امروزه بیشتر از گذشته خشونت‌های خانگی به‌طور عام و خشونت علیه زنان به‌طور خاص مورد نگرانی افکار عمومی و سیاست‌گذاران و مصلحان اجتماعی قرار گرفته است. حتی مردان به‌عنوان کسانی که در متن مناسبات قدرت، خشونت را به نمایش می‌گذارند، به قبح عمل خود واقفانند. زنان به‌عنوان کسانی که بیش از هر کشر دیگر، قربانیان خشونت خانگی واقع می‌شوند، به‌حدی از آگاهی رسیده‌اند که خشونت‌های خانگی را امری اجتناب‌ناپذیر نمی‌دانند، بلکه معتقدند که با دریافت حمایت‌های اجتماعی و قانونی می‌توان بر آن غلبه کرد. مجموعه تحقیقاتی که در ایران درباره خشونت‌های خانگی انجام شده، همه بیان‌گر این مطلب است که خشونت‌های خانگی امری جدی است که می‌تواند صحت و سلامت جامعه را به خطر اندازد. بنابراین برای رفع موانع متعدد خشونت علیه زنان باید با آموزش مستمر به دختران و پسران جوان و نیز با تأمین امکانات قابل دسترس از طریق مراکز عمومی و انتظامی، موجبات ارتقای سلامت زنان را هم در سطح خانواده‌ها و هم در سطح جامعه فراهم آورد. همچنین بر سیاست‌گذاران و دولتمردان است که با ارائه راهکارهای متناسب آن‌هم به پشتوانه حمایت‌های قانونی، به‌منظور مقابله با آداب‌ورسوم غلط زمینه ایجاد تغییرات فرهنگی و اجتماعی مطلوبی را فراهم آورند تا از این رهیافت بتوان به رفع خشونت و نیز به ارتقای سلامت زنان و جامعه در آینده امیدوار شد.

در این پژوهش ما به دنبال تبیین وضعیت زنان در جامعه هستیم. برای رسیدن به این مقصود ابتدا مباحث نظری پیرامون آن شرح داده می‌شود، سپس قوانین موجود در این حوزه برشمرده می‌شود و پس از بررسی قوانین و عملکردها، راهبردهایی برای ارتقای وضعیت زنان در حوزه خشونت خانگی ارائه می‌شود.

مروری بر تحقیقات پیشین

پدیده خشونت در آغاز توسط پزشکان و روانشناسان که به‌صورت مستقیم با آن برخورد داشتند، مطرح شد. در این دوره که مرحله اکتشاف نامیده می‌شود، خشونت خانوادگی از طریق مقاله‌های متعددی که در زمینه بررسی‌های بالینی در مورد کودکان کتک‌خورده نوشته شده، به افکار عمومی و متخصصان جامعه ارائه شد. جامعه‌شناسان دیرتر از متخصصان سایر رشته‌ها به بررسی خشونت خانگی پرداختند و برای این تأخیر دلایل متفاوت مطرح می‌شود، از جمله این دلایل می‌توان به مشکلات روشی اشاره کرد؛ زیرا امکان استفاده از روش‌های متداول کمی در این حوزه وجود نداشته است. در اکثر فرهنگ‌ها خانواده نشان‌دهنده یک محیط خصوصی است که به روی افراد غریبه به‌خصوص محققان بسته است و یا اینکه قربانی به‌دلیل ترس از تشدید خشونت و یا شرم از بیان واقعیت خودداری می‌کند و همچنین علاوه بر این مشکلات دیگری مثل پیدا کردن قربانی و مقصر را نیز باید به آن‌ها اضافه کرد.

این نکات از دید منتقدان فمینیست برکنار نمانده است. از منظر آن‌ها جامعه‌شناسی زیرسلطه مردانه و دانش مردانه است که در آن مسائل مردان بررسی می‌شود، اما مسائل و مشکلات زنان در حاشیه باقی می‌ماند. بنابراین نه تنها نظریه‌های جامعه‌شناسی که روش‌های تحقیق آن نیز برای بررسی‌های مربوط به زنان نامناسب است. برای شناخت موقعیت زنان در جامعه باید از روش درون‌فهمی با سوژه استفاده کرد. در یک دهه اخیر در ایران پژوهش‌ها و مطالعات زیادی درباره خشونت علیه زنان، به‌ویژه خشونت خانگی انجام شده است. بیشتر این پژوهش‌ها پس از سال ۱۳۷۰ تاکنون انجام شده که نشان می‌دهد پژوهش‌گران و دانشگاهیان ایرانی در سال‌های اخیر علاقه و توجه ویژه‌ای به بررسی و کنکاش درباره خشونت علیه زنان پیدا کرده‌اند.

با وجود شیوع فراوان مسأله در جوامع گوناگون، مطالعات کمی در زمینه عوامل زمینه‌ساز بروز آن انجام شده است؛ ازسوی دیگر، اغلب پژوهش‌ها در این زمینه بر روی نمونه‌های غیرتصادفی مانند قربانیان و یا نمونه‌های بالینی صورت گرفته و قابل تعمیم به کل جامعه نیست؛ به‌علاوه، به‌طور معمول اکثر مطالعات انجام شده از نوع مطالعه کمی بوده و مطالعات عمیق‌تر و از نوع کیفی برای شناخت عوامل به‌وجودآورنده این پدیده، کمتر دیده می‌شود.

با این وجود در ذیل به پاره‌ای از تحقیقات در خصوص خشونت علیه زنان و ابعاد آن اشاره شده است:

یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین پژوهش‌ها درباره خشونت علیه زنان در ایران (۱۳۸۳)، یک طرح ملی است که در سال‌های آخر دوران ریاست‌جمهوری محمد خاتمی و توسط دفتر امور اجتماعی وزارت کشور و مرکز مشارکت امور زنان ریاست‌جمهوری، اجرا شد. پژوهشی که تعدادی از برجسته‌ترین جامعه‌شناسان ایرانی مجری آن بوده‌اند و استادان به‌نام دانشگاه‌های ایران با آن همکاری داشته‌اند. همچنین صدها پژوهش‌گر و پرسش‌گر در قالب این طرح در ۲۸ استان کشور به بررسی پدیده خشونت خانگی علیه زنان پرداخته‌اند. پژوهشی که انجام فاز مطالعاتی آن، تهیه پرسشنامه‌ها، اجرای مرحله میدانی، جمع‌آوری اطلاعات و تنظیم گزارش نهایی‌اش بیش از سه سال زمان گرفته است. گزارش نهایی این طرح که شامل یافته‌های تکان‌دهنده‌ای درباره خشونت خانگی علیه زنان در شهرهای مختلف ایران است، بالاخره در اواسط سال ۱۳۸۳ آماده شد. گزارشی که عبارت است از ۳۲ جلد و هر جلد بیش از ۲۰۰ صفحه (چهار جلد با عنوان گزارش ملی و ۲۸ جلد با عنوان گزارش استانی). کارفرمای این طرح دفتر امور اجتماعی وزارت کشور و شریک پژوهشی آن مرکز مشارکت امور زنان ریاست‌جمهوری بوده است و وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی نیز با آن همکاری داشته‌اند. محمود قاضی طباطبایی و همکاران برای توصیف ابعاد خشونت خانگی علیه زنان در ایران، انواع مختلف آن را در هشت گروه تقسیم‌بندی کرده‌اند: خشونت‌های زبانی، روانی، فیزیکی، حقوقی، جنسی، اقتصادی، فکری و آموزشی و مخاطرات.

■ آمارهای همین طرح ملی نشان می‌دهد ۶۶ درصد زنان ایرانی، از اول زندگی مشترکشان تاکنون، حداقل یکبار مورد خشونت قرار گرفته‌اند. با این حال میزان و انواع خشونت خانگی در استان‌های مختلف ایران از تنوع و تفاوت‌های زیاد و معناداری برخوردار است؛ برای نمونه، شمار زنانی که از اول زندگی مشترک خود تاکنون مورد خشونت قرار گرفته‌اند، در

بندرعباس بیش از سایر نقاط ایران بوده است، اما در میان زنانی که مورد خشونت قرار گرفته‌اند، این زنان زاهدانی هستند که بیشترین و شدیدترین خشونت‌ها را تجربه کرده‌اند. در همین حال، زنان بندرعباس در طول یکسال دفعه‌های بیشتری مورد خشونت خانگی قرار گرفته‌اند و زنان یاسوج به دفعات کمتری با آن روبه‌رو شده‌اند.

■ دکتر سهیلا صادقی فسایی (۱۳۸۹) طی پژوهشی با عنوان «مطالعه کیفی خشونت خانگی و استراتژی‌های زنان در مواجهه با آن» به بیان تصور و راهبرد زنان نسبت به خشونت‌های خانگی از زبان خود آنان می‌پردازد. الگوهای مشابهی که در تجربیات زنان کتک‌خورده وجود دارد، آشکار می‌سازد که خشونت علیه زنان چیزی فراتر از یک موضوع خصوصی است و ریشه در عمق روبه‌های فرهنگی و اجتماعی دارد. وابستگی اجتماعی، اقتصادی و حقوقی، زنان را در طول تاریخ در موضع فروتری قرار داده و آنان را در مقابل خشونت مردان آسیب‌پذیر ساخته است. در این تحقیق سعی بر آن است که تجربه موقعیت‌هایی که زنان در آن مورد خشونت قرار می‌گیرند و راهبردهایی که در آن اتخاذ می‌کنند، بنا بر روایت خودشان به تصویر کشیده شود. انجام تحقیقات کیفی در این زمینه از آن جهت مهم است که به درک و تفسیر زنان از خشونت‌های خانگی دست یابیم و بتوانیم توصیف دقیقی نسبت به موضوع، مبتنی بر روایت خود زنان ارائه کنیم.

■ هدف کلی این پژوهش چنانچه ذکر شده است: «بررسی، توصیف و تفسیر درک زنان از خشونت‌های خانگی علیه آنهاست». مصاحبه‌های عمیق به قصد رسیدن به اهداف خاص زیر انجام شده‌است:

■ شناخت مسائل و مشکلاتی که منجر به بروز خشونت‌های خانگی می‌شوند، انگیزه ماندن در روابط خشونت‌آمیز، مستندکردن راهبردهای مختلفی که زنان برای برخورد با خشونت مورد پذیرش قرار می‌دهند.

■ این تحقیق می‌تواند در جهت کمک به سیاست‌گذاری و برخورد قانونی با خشونت‌های خانگی بسیار مؤثر باشد؛ زیرا این‌گونه مطالعات براساس تجربیات زیسته زنان شکل می‌گیرد و عمدتاً تجربیات آنها به لحاظ نظری صورت‌بندی می‌شود.

■ از دید زنان عوامل عمده‌ای که سبب درگیری و خشونت در خانواده‌ها می‌گردد، عبارتند از: بیکاری همسران، اشتغال زنان، مشکلات مالی، عدم آشنایی زوجین با مهارت زندگی، دخالت خانواده‌ها خصوصاً خانواده شوهر، اختلاف سلیقه، تربیت بچه‌ها، نارضایتی از روابط زناشویی، وفادار نبودن مردان، رفیق‌بازی مردان، پنهان‌کاری، اعتیاد، اختلاف طبقاتی زیاد میان زوجین، اختلاف سنی نامعقول و نامتناسب، خونسردی بیش از حد یک طرف و عصبانیت طرف دیگر، بیماری‌های عصبی.

■ عوامل فوق در دو دسته عوامل فردی و ساختاری، قابل طبقه‌بندی است. این‌گونه طبقه‌بندی، در ارائه راهکارها و استراتژی‌ها، از اهمیت خاصی برخوردار است. همان‌طور که بستر شکل‌گیری خشونت، منبعث از عوامل ساختاری و فردی است، راهبردها نیز باید متناسب با این دو سطح باشند. بعضی‌ها از راهبرد ناظر به جنبه‌های فردی و برخی از آنها ناظر به جنبه‌های ساختاری

است. مصاحبه‌های عمیق با زنان نشان می‌دهد زنان به صورت‌های مختلفی به خشونت علیه خود واکنش نشان می‌دهند. اگرچه بعضی راهبردها ممکن است خشونت علیه زنان را کاهش دهد، اما مفاهیم قالبی را نظیر آسیب‌پذیری زنان و یا منفعل بودن آن‌ها و یا اینکه مردان قوی‌تر و یا خشن‌ترند، زنده نگه می‌دارند و آن را تداوم می‌بخشند.

■ برخی از این راهبردها به شرح ذیل است: گذشت و مدارا در هنگام درگیری و عصبانیت همسر برای پیشگیری از خشونت، مقاومت نسبت به خشونت، مقابله به مثل، شکایت و دریافت حمایت‌های قانونی، مقابله روانی و محرومیت مردان از روابط زناشویی، پناه بردن به مکان‌های زیارتی، قهر کردن و پناه بردن به خانه پدری. صادقی در نهایت به ارائه پیشنهاد خود به‌عنوان راهبردهایی برای پیشگیری و مقابله با خشونت اشاره می‌کند که در ۵ دسته خلاصه می‌شوند:

۱. خانواده‌محوری: بهبود بخشیدن به روابط اعضای خانواده و بالا بردن مهارت‌هایی است که کمک می‌کند فرزندان در خانواده مشکلات را به صورت‌های غیرخشن حل کنند.

۲. راهبردهای اجتماعی - توسعه‌ای: این راهبردها به افراد جامعه یاد می‌دهد که با موقعیت‌های سخت چگونه کنار آیند و چطور مشکلات را بدون توسل به خشونت حل کنند. آموزش از طریق موسیقی، هنر و نقاشی، برای سرزنش رفتارهای خشن و برپایی تئاترهای خیابانی برای آگاهی دادن.

۳. تغییرات ساختاری: کاهش فشارهای اجتماعی از طریق ترویج دموکراسی، توزیع عادلانه درآمد و تنظیم صحیح روابط اجتماعی است که نیازمند برنامه و اجرا در سطوح کلان اجرایی کشور است.
۴. برخورد قانونی با خشونت.

۵. مشارکت نهادهای اجتماعی: آموزش و آگاهی اجتماعی و حمایت از قربانیان خشونت خانگی از طریق درگیر کردن صداوسیما، آموزش و پرورش، برگزاری کلاس‌های آموزشی اجباری و مشاوره برای مردان و زنان و همکاری با سازمان‌های مردم‌نهاد.

■ دکتر بتول احمدی و یلدا سلیمان اختیاری (۱۳۸۳) در پژوهشی با عنوان «اثربخشی مداخلات آموزش سلامت برای پیشگیری از خشونت خانگی علیه زنان» به بررسی مداخلات انجام‌شده در زمینه پیشگیری اولیه از خشونت خانگی علیه زنان، افزایش موارد شناسایی خشونت خانگی علیه زنان و مدیریت موارد تشخیص داده شده و در نهایت میزان اثربخشی این مداخلات پرداخته تا زمینه برای انتخاب و اجرای مداخلات مناسب و مؤثر فراهم گردد و سبب کاهش شیوع خشونت خانگی

علیه زنان و پیشگیری از بروز موارد جدید خشونت خانگی در زنان خشونت دیده در کشورمان شود.

▪ هدف این پژوهش، بررسی مداخلات انجام شده در زمینه پیشگیری از بروز خشونت خانگی علیه زنان، افزایش موارد شناسایی شده خشونت و مدیریت موارد تشخیص داده شده و اثربخشی این مداخلات است. یافته‌های حاصل از بررسی مطالعات انجام شده در زمینه خشونت خانگی علیه زنان را می‌توان به صورت زیر بیان نمود:

▪ به‌طور کلی مداخلات در زمینه پیشگیری اولیه یا ثانویه از خشونت خانگی علیه زنان، به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: دسته اول، مداخلاتی که روی زنان و با هدف کاهش موارد خشونت خانگی علیه آنان و ارتقای وضعیت سلامت آنان انجام می‌شود. این مداخلات از طریق راهکارهایی از قبیل جلب حمایت زنان، مشاوره‌های آموزشی، روانی و درمانی در زنان صورت می‌گیرد. این دسته به مداخلات متمرکز بر زنان معروف هستند.

▪ دسته دوم از مداخلات که به مداخلات متمرکز بر سیستم خدمات بهداشتی درمانی معروفند، به منظور توانمندسازی کارکنان مراکز بهداشتی درمانی و سازمان‌های مرتبط با سلامت زنان در زمینه پیشگیری اولیه و یا کاهش موارد خشونت خانگی علیه زنان طراحی شده‌اند. این مداخلات از طریق راهکارهایی از قبیل آموزش کارکنان در زمینه خشونت خانگی، فراهم آوردن شرایط و منابع لازم برای پیشگیری اولیه یا ثانویه از خشونت خانگی و همچنین چگونگی برخورد با موارد خشونت خانگی علیه زنان انجام می‌شوند.

▪ دکتر خدیجه ابوالعالی، دکتر هائیده صابری و طلعت حق شناس (۱۳۹۰) در پژوهشی به بررسی «تأثیر سبک‌های هویتی مردان بر انواع خشونت خانگی آنان نسبت به همسر خود» پرداختند. این پژوهش به مقایسه تأثیر انواع سبک‌های هویت سازگاران و ناسازگاران مردان بر خشونت خانگی آنان نسبت به همسرشان، می‌پردازد. محققان این پژوهش ضمن تعریف خشونت خانگی در ابتدای پژوهش، آن را ناشی از عوامل گوناگونی می‌دانند: از جمله عوامل اجتماعی، عوامل شخصیتی، عوامل فرهنگی، تحصیلات و سن که در کنار همه اینها، سبک‌های هویت می‌تواند یکی از دلایل احتمالی آن باشد. در این پژوهش، پژوهش‌گر در صدد شناخت تفاوت نوع خشونت خانگی نسبت به همسر خود در مردانی است که از سبک‌های هویت سازگار و ناسازگار برخوردارند. فرضیه این پژوهش این بود که بین سطح خشونت روانی، اقتصادی، جسمی و جنسی افراد دارای هویت سازگاران و ناسازگاران تفاوت وجود دارد.

▪ روش این پژوهش از نوع (کمی) علی-مقایسه‌ای بوده و در آن انواع خشونت خانگی (جسمی، روانی، اقتصادی و جنسی) که مردان دارای سبک هویت سازگار و ناسازگار نسبت به همسرانشان اعمال می‌کنند، مورد مقایسه قرار گرفته است. جامعه آماری در این پژوهش در برگیرنده کلیه دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد و دکتری متأهل و همسران آنان است که

در دانشگاه تربیت مدرس، دانشگاه آزاد واحد رودهن و دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز در سال تحصیلی ۱۳۹۰-۱۳۸۹ مشغول به تحصیل بودند.

■ همچنین نتایج پژوهش بیانگر این بود که در مجموع بین نمره کلی خشونت خانگی نسبت به همسر در مردان دارای هویت سازگاران و ناسازگاران تفاوت وجود دارد؛ به عبارت دیگر، خشونت جسمی و جنسی در افراد دارای سبک هویت ناسازگاران به طور معناداری بیش از افراد دارای هویت سازگار بود. افرادی که بتوانند در نوجوانی به هویت باثباتی دست یابند، در جوانی می‌توانند به روابط صمیمانه‌ای نائل شوند. البته صمیمیت فقط به روابط جنسی محدود نمی‌شود، بلکه اهمیت دادن به احساسات و تعهد را نیز در برمی‌گیرد. کسانی که نمی‌توانند چنین صمیمیتی را در جوانی برقرار کنند، امکان دارد به دیگران پرخاشگری نشان دهند.

■ شهلا اعزازی (۱۳۸۳) در پژوهش خود با عنوان «ساختار جامعه و خشونت علیه زنان» با نگاهی به تحقیقات انجام شده در ایران معتقد است که میان داده‌های کسب‌شده ناهماهنگی وجود دارد و در اکثر بررسی‌ها عوامل مؤثر بر خشونت به صورت متغیرهای فردی و خانوادگی بحث و بررسی شده‌اند. اعزازی در پژوهش خود با توجه به دیدگاه‌های فمینیستی سعی در مشخص کردن اهمیت «ساختار نابرابر قدرت» دارد که در حوزه‌های اقتصاد، قوانین، نیروهای نظارتی جامعه و نهادهای حمایتی جامعه حضور دارد و بر توجه به ساختار جامعه که مردان را تشویق به اعمال خشونت و زنان را وادار به تحمل آن می‌کند، تأکید می‌کند. او در یک تقسیم‌بندی ساده پژوهش‌های انجام شده در حوزه خشونت را به دو دسته تقسیم می‌کند:

■ بررسی‌هایی که با استفاده از روش پیمایشی و با استفاده از نمونه معرف از جامعه شهری انجام شده‌اند؛ یعنی دربرگیرنده خانواده‌های خشن و معمولی، افراد خشن و قربانی و افراد معمولی‌اند. در این قبیل پژوهش‌ها امکان مقایسه و تعیین عوامل مؤثر بر خشونت با استفاده از آزمون‌های آماری وجود دارد. اکثر این بررسی‌ها نمونه خود را از تهران انتخاب کرده‌اند، اما شهرستان‌های دیگر نیز بررسی شده‌اند. در برخی از بررسی‌ها فقط زنان و در موارد دیگر زن و شوهر (زوج) طرف پرسش قرار گرفته‌اند.

■ دسته دیگر بررسی‌هایی هستند که از طریق زنان مراجعه‌کننده به مراکز مشاوره پزشکی قانونی، دادگاه و یا کلانتری و کسب اطلاعات از زنان مراجعه‌کننده با استفاده از پرسشنامه صورت گرفته است. در این نوع پژوهش همچنین اطلاعات لازم با استفاده از اسناد و مدارک موجود (پرونده‌ها) به دست آمده است. در این نوع پژوهش‌ها، نمونه معرف وجود ندارد و در مواردی که اطلاعات از پرونده‌ها کسب شده، محقق به مقوله‌بندی‌های مدنظر مرکز به مربوط وابسته است. نتایج این بررسی‌ها که قابل تعمیم نیستند، بیشتر به توصیف ویژگی‌های این زنان و برخی اطلاعات در خصوص وضع خانوادگی آنان می‌پردازد.

- نتیجه این پژوهش بیان می‌کند که پژوهش‌ها و مطالعات انجام شده در حوزه خشونت از بعد نظری و تجربی اختلاف و ناهمگون است. بنابراین لازم است تا به تعمق بیشتری در باب پدیده خشونت پرداخته شود و به‌جای آنکه سعی شود عوامل فردی و خانوادگی مؤثر بر ظهور آن بررسی شود، در وهله اول با انجام بررسی‌های اکتشافی، پویایی درونی این پدیده در ایران و چرایی و چگونگی به‌کارگیری آن در درون خانواده، همچنین واکنش زنان و مردان به آن، واکنش سازمان‌ها و نهادها و راه‌های موجود برای مقابله با آن، شناخته شود و همزمان بر ساختاری از جامعه انگشت نهاده شود که به مردان اجازه اعمال خشونت علیه زنان و کودکان را می‌دهد.
- کتاب پژوهشی درباره «خشونت علیه زنان در ایران» از مهرانگیز کار و مقالات ایشان که در سال ۱۳۸۰ منتشر شده است. کار در کتاب پژوهشی درباره خشونت علیه زنان ضمن ارائه تعریفی جامع از انواع خشونت پنهان و آشکار علیه زنان و اشکال مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این خشونت‌ها که بخشی ریشه در فرهنگ و سنت دارد و بخشی حاصل تداوم تبعیض علیه زنان در ساختار حقوقی، اقتصادی و سیاسی جامعه است، بر این نظر است که شاید تداوم خشونت در ساختارهای غیرفرهنگی نیز خود برآیندی از ساختار فرهنگی است که مردم و جامعه را به‌جای اینکه برآشوبند، وادار به پذیرش این اشکال از خشونت می‌کند. در عین حال نویسنده در همان آغاز کتاب با تأکید بر این نکته که خشونت علیه زنان به‌هیچ‌وجه خاص جوامع عقب افتاده یا جوامع مسلمانان نیست اضافه می‌کند، در پیشرفته‌ترین کشورهای جهان، زنان و کودکان از پیامدها و عوارض ناشی از خشونت، به‌خصوص در زندگی خانوادگی رنج می‌برند و آزارهای جسمی و جنسی و روانی نه تنها تندرستی، سلامت عقل، تعادل عاطفی و روانی آن‌ها را به خطر می‌اندازد، بلکه دولت‌ها را با مشکلات گوناگون اقتصادی، فرهنگی و خدماتی درگیر می‌کند. کار در این کتاب راهکارهایی را برای جلوگیری از اعمال خشونت علیه زنان پیشنهاد می‌کند و نهادهای فرهنگی، حقوقی، اقتصادی و اجتماعی را به کمک می‌طلبد.

چارچوب مفهومی پژوهش

با مروری بر منابع نظری و تجربی موجود در باب خشونت علیه زنان خصوصاً در شکل خشونت‌های خانگی و همسرآزاری می‌توان گفت سوءرفتار با زنان در همه ادوار تاریخی و در همه جوامع و فرهنگ‌ها پدیده‌ای است کههن و مسأله‌ای است جهانی که قدمتی به‌قدر کهن‌ترین افسانه‌ها دارد. نخستین پیشینه خشونت را می‌توان در اسطوره‌ها و داستان‌های دینی نظیر هابیل و قابیل سراغ گرفت. واژه قربانی نیز در

مورد دخترانی که به منظور انجام فرایض دینی به قربانگاه فرستاده می‌شدند، به کار گرفته شده است. شواهد تاریخی موجود نشان می‌دهد خشونت علیه زنان و دختران جزئی از آداب و رسوم فرهنگی و زندگی اجتماعی جوامع باستان محسوب می‌گردیده است (مراجعه شود به: Bart and Moran, ۱۹۹۲ و گزارش فصلنامه سازمان ملل، ۱۹۹۵ و ابوت و والاس ۱۳۷۶).

بحث خشونت علیه زنان هم‌زمان با شروع موج اول جنبش زنان (۱۹۲۰-۱۸۴۸ میلادی) در ایالات متحده آمریکا مطرح گردید. با این وجود تأکید خاص بر آن از دهه ۱۹۷۰ میلادی (پایان موج دوم ۱۹۷۰-۱۹۲۰) آغاز شد، به طوری که مسأله خشونت در خانواده خصوصاً موضوع همسرآزاری به مثابه موضوعات پژوهشی مورد تحقیق و بررسی قرار گرفت.

در ایران نیز به‌رغم وجود و شیوع صور و اشکال مختلفی از خشونت علیه زنان در دوره‌های تاریخی مختلف، مطالعات و دقت‌نظرهای علمی عمده‌ای از ۱۳۷۶ آغاز می‌گردد، به طوری که با شروع اجلاس ۱۹۹۵ یکن و طرح مسأله خشونت علیه زنان در آن اجلاس توجه به مطالعه و تحقیق درباره پدیده خشونت و همسرآزاری در ایران معطوف گردید و نهادها و سازمان‌های دولتی و غیردولتی اقدام به تحقیق و بررسی در این باب و حمایت مالی از پژوهش‌ها، پایان‌نامه‌های دانشجویی و مقالات با موضوعات خشونت علیه زنان نمودند. موضوع خشونت علیه زنان چه در حوزه خصوصی (خانواده) و چه در حوزه عمومی (جامعه) به‌عنوان یکی از مسائل عمده اجتماعی برای بسیاری از جوامع و به‌مثابه موضوعی از تحقیق و تفحص برای محققان در نیم قرن گذشته بوده است. با این حال باید توجه داشت سوءرفتار با زنان و خشونت علیه آنان قدمتی به قدر کهن‌ترین افسانه‌ها دارد. تاریخ جوامع حاکی از زنده به‌گور کردن نوزادان دختر در نزد اعراب پیش از اسلام و یا فروش دختران و زنان به‌عنوان کنیز و برده، تجاوز، اسیرکردن، اعمال خشونت‌های فیزیکی و مانند آن جلوه‌هایی از خشونت علیه زنان در تاریخ بشری است.

تعریف خشونت

صادقی در تعریف خشونت خانگی اینگونه اضافه می‌کند: «واژه خشونت خانگی می‌تواند در برگیرنده تجربیات وسیعی باشد که عمدتاً در فضای خانه رخ می‌دهد و به گونه‌ای خشونت‌آمیز تلقی می‌شود». در اینجا لازم است دو مفهوم خشونت و خانگی به‌طور مجزا توضیح داده شود.

خشونت: تصمیم در مورد این موضوع که چه رفتارهایی خشونت‌آمیز است، کار ساده‌ای نیست. اگرچه این موضوع به میزان قابل توجهی به تصورات افرادی که اینگونه رفتارها را تجربه می‌کنند، بستگی دارد؛ از طرف دیگر، بسیار گمراه‌کننده است که تصور کنیم اگر کسانی خشونت را تجربه کنند و آن را عادی و قابل قبول بپندارند، جامعه نیز باید به‌طور کلی با تصور آن‌ها موافق باشد.

بسیاری از محققان این حوزه معتقدند رفتارهای خشونت‌آمیز، رفتارهایی هستند که با قصد آسیب رساندن صورت پذیرد (گلز: ۱۹۹۳). خشونت فیزیکی تنها نوع خشونت نیست که صدمه و آسیب را دربردارد، بلکه تعریف وسیع‌تری از خشونت می‌تواند در برگیرنده تهدید، خشونت‌های روانی، عاطفی، تحقیر، تمسخر دیگران و فحاشی نیز باشد. تأثیر اینگونه رفتارها اگر بیشتر از خشونت‌های فیزیکی نباشد، معمولاً کمتر از آن‌ها نیست (استراوس و سوئیت، ۱۹۹۲).

خانگی: اگرچه عده‌ای منظور از خانگی را کلاً فضای خانه می‌دانند و خشونت‌های خانگی ممکن است شامل خشونت والدین، بچه‌ها علیه یکدیگر و یا بچه‌ها علیه والدین باشد، اما در این تحقیق منظور از خشونت‌های خانگی یک نوع خاص و آن خشونت شوهران علیه زنان است (صادقی، ۱۳).

طبق تعریف ویکی‌پدیا، خشونت علیه زنان اصطلاحی تخصصی است که برای توصیف کلی کارهای خشونت‌آمیز علیه زنان به کار می‌رود. این شکل از خشونت علیه گروه خاصی از مردم اعمال می‌شود و جنسیت قربانی پایه اصلی خشونت است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد (UNGA) خشونت علیه زنان را «هرگونه عمل خشونت‌آمیز بر پایه جنسیت که بتواند منجر به آسیب فیزیکی (بدنی)، جنسی یا روانی زنان بشود» تعریف کرده است که شامل «تهدید به این کارها، اعمال جبار، یا سلب مستبدانه آزادی چه در

اجتماع و چه در زندگی شخصی» می‌شود. اعلامیه رفع خشونت علیه زنان در سال ۱۹۹۳ بیان می‌کند که این خشونت ممکن است توسط افرادی از همان جنس، اعضای خانواده و حکومت اعمال شود.

حوزه‌های اعمال خشونت

در اغلب مباحث نظری و یافته‌های تجربی اعمال خشونت علیه زنان را در دو ساحت و حوزه خصوصی و عمومی مطرح ساخته‌اند:

■ الف) حوزه خصوصی

حوزه خصوصی شامل تمام اشکال خشونتی می‌شود که در محیط خانواده نسبت به زنان اعمال می‌شود و به آن «خشونت خانوادگی» می‌گویند. خشونت خانوادگی «خشونتی است که در محیط خصوصی به‌وقوع می‌پیوندد و عموماً میان افرادی رخ می‌دهد که به سبب صمیمیت، ارتباط خونی یا قانونی به یکدیگر پیوند خورده‌اند. صرف‌نظر از بی‌طرفی ظاهری این واژه، خشونت خانوادگی تقریباً همواره، جرم وابسته به «جنسیت خاص» محسوب می‌گردد که مردان به زنان روا می‌دارند. اگر عکس آن اتفاق بیفتد و زن در مقابل مرد از خود خشونتی نشان دهد، این رویداد به لحاظ آنکه نادر است آمار مربوط به سرشت وابسته به «جنسیت خاص» را در حوزه خشونت خانوادگی تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. در هر صورت، این وقایع بیشتر زمانی بروز می‌کنند که زن می‌کوشد تا در مقابل تجاوز مرد، از لحاظ جسمی از خود دفاع کند».

زنان در سراسر دوره زندگی‌شان - چه در خانه پدر و چه در خانه همسر - متحمل شکل‌های گوناگونی از خشونت جنسیتی می‌شوند. البته در خانواده‌هایی که اعضای آن برابری بیشتری دارند، اعمال خشونت در میان آنان کمتر رایج است. در خانواده‌هایی که اعضای آن برابری بیشتری دارند، تضادها معمولاً با گفت‌وگو حل می‌شود و در رویارویی با اختلافات، اعضا تحمل و بردباری بیشتری از خود نشان می‌دهند. تحقیقات اشتراوس نشان می‌دهد در خانواده‌هایی که مرد بر دیگر منابع قدرت تسلط ندارد، کاربرد خشونت به‌عنوان آخرین

ابزار قدرت برای حل تضادها افزایش می‌یابد و هم از این روست که در خانواده‌های طبقات پایین اجتماع که با فشارها و تنش‌های بیشتری روبه‌رو هستند خطر توسل مردان به خشونت بیشتر است؛ زیرا آنان در قیاس با مردان دیگر، منابع کمتری برای پیشبرد مقاصدشان دارند (روزن‌بام، ۱۳۶۷، بارت و موران ۱۹۹۲؛ کار، ۱۳۸۰).

■ حوزه عمومی

خشونت علیه زنان در حوزه عمومی عرصه‌های گسترده‌تری را دربرمی‌گیرد:

(۱) **آداب و رسوم:** در بسیاری موارد خشونت علیه زنان را به کمک آداب و رسوم و سنت‌های غیرمذهبی و ویژگی‌های فرهنگی و قومی خاص توجیه می‌کنند.

(۲) **فرهنگ شفاهی و کتبی:** همچون اصطلاحات و ضرب‌المثل‌هایی که در فرهنگ شفاهی زبان فارسی رایج است و غالباً حاوی پیام خشونت نسبت به زنان و ترغیب مردان به انجام آن است.

(۳) **سنت‌ها و پاره‌ای تفاسیر سنتی از دین**

■ انواع خشونت

خشونت علیه زنان به اشکال زیر تحقق می‌یابد:

(۱) خشونت جسمی

خشونت جسمانی علیه زنان به شیوه‌های گوناگون انجام می‌شود و کتک‌خوردن، شکنجه و قتل را دربرمی‌گیرد. این خشونت به هرگونه رفتار غیراجتماعی نیز اطلاق می‌شود که از لمس کردن بدن زن شروع شده و گاهی تا مرحله تجاوز جنسی جسم زن را مورد آزار قرار می‌دهد. بهای خشونت جسمی: عبارت است از اعضای شکسته، پارگی‌ها، زخم‌ها، بریدگی‌ها، کبودی‌ها، جراحات داخلی، ضربه مغزی، آسیب اعضای تناسلی، عدم توانایی در وضع حمل، سقط جنین، بیماری‌های جنسی، حاملگی‌های ناخواسته و اقدام به سقط جنین غیرقانونی، مرگ زن در اثر آسیب‌های جسمی (بارت و موران، ۱۹۹۲؛ روزن‌بام، ۱۳۶۷).

پژوهش‌گران طرح ملی بررسی پدیده خشونت خانگی معتقدند که دو نوع خشونت جسمی وجود دارد: خشونت فیزیکی نوع اول: این خشونت‌ها شامل گاز گرفتن، گرفتن و بستن، زندانی کردن، چنگ انداختن و کشیدن مو، اخراج از خانه، کتک‌کاری مفصل، محروم کردن از غذا و ... می‌شود. خشونت فیزیکی نوع دوم: «سیلی، لگد و مشت زدن، کشیدن و هل دادن، محکم کوبیدن در، به هم زدن سفره و میز غذا و شکستن اشیای منزل» را خشونت فیزیکی نوع دوم می‌گویند.

۲) خشونت جنسی

خشونت جنسی به هرگونه رفتار غیراجتماعی اطلاق می‌شود که از لمس کردن تا تجاوز را در برمی‌گیرد. این نوع خشونت ممکن است در حیطه زندگی خصوصی، زناشویی و خانوادگی اتفاق بیفتد و به صورت لزوم به تمکین از شوهر یا رابطه محارم یا یکدیگر در حلقه خویشاوندی علیه زن اعمال گردد. در حیطه اجتماعی نیز از سوی فرد ناشناس تحقق می‌یابد.

در ایران درجه پذیرش خشونت جنسی در زندگی زناشویی بسیار بالاست و معمولاً زنان در محافل خانوادگی از آن پرده برنمی‌دارند؛ زیرا تحمل این نوع خشونت عادت شده است و آن را طبیعی می‌انگارند، لذا از طرح موضوع نیز احساس شرم می‌کنند.

قوانین ایران تمکین زن از شوهر، یعنی تسلیم به تمایلات جنسی مرد را دستور داده است، اما زنا با محارم که در مواردی زنان ایرانی در معرض آن قرار می‌گیرند، به قدری مذموم و قبیح است که از ترس آبروریزی و پرده‌داری همواره (جز در موارد استثنائی) مخفی باقی می‌ماند و تمام افراد خانواده برای حفظ آبروی خود از طرح و افشای آن خودداری می‌کنند. با آنکه زنا با محارم (مانند عمو، دایی، پدر و برادر) در رده انواع خشونت علیه زنان در ایران قابل ملاحظه است، اما آمار در این باره وجود ندارد و دولت نیز روی آن سرپوش می‌گذارد؛ به عبارت دیگر، همگان به نوعی توافق عمومی برای پنهان‌سازی موضوع رسیده‌اند و در نتیجه باب بحث و گفت‌وگو درباره آن بسته است.

تجاوز جنسی هرگاه از سوی فرد ناشناسی انجام پذیرد، بازتاب اجتماعی و مطبوعاتی آن در ایران بسیار وسیع است و رفتار مرتکب از همه سو تقبیح شده و مردم مجازات او را با شدت هرچه بیشتر خواستار می‌شوند. **بهای خشونت جنسی:** زنانی که مورد خشونت جنسی قرار می‌گیرند دچار صدمات روانی، عصبی و عاطفی می‌شوند که بر کل رفتارهای آن‌ها نسبت به جنس مرد تأثیر می‌گذارد. گاهی زنان صدمه‌دیده در زندگی جنسی دچار سردی و افسردگی شده و نفرت و وا همه از جنس مرد را هرگز در طول زندگی خانوادگی و اجتماعی خود از یاد نمی‌برند (روزن‌بام، ۱۳۶۷؛ بارت و موران، ۱۹۹۲؛ بنی‌یعقوب، ۱۳۸۷؛ اعزازی، ۱۳۷۶).

۳) خشونت روانی

رفتار خشونت‌آمیزی است که شرافت، آبرو و اعتماد به نفس زن را خدشه‌دار می‌کند. این رفتار به صورت انتقاد ناروا، تحقیر، بددهانی، تمسخر، توهین، فحاشی، متلک، تهدیدهای مداوم به طلاق دادن یا ازدواج مجدد کردن، جدا کردن زن از دوستان یا خانواده و از اینگونه موارد اعمال می‌شود. در ایران می‌توان موارد بسیاری را در رده خشونت‌های روانی به‌شمار آورد که شرافت و غرور و اعتماد به نفس زنان را مورد تعرض قرار می‌دهد، اما هنوز خسارات و ضایعات ناشی از آن ارزیابی نشده است. **بهای خشونت روانی:** از کارافتادگی ادراکی، تلاشی اعتماد به نفس، انواع افسردگی‌ها، عدم کفایت زن در مدیریت خانواده، تقلیل جاه‌طلبی در محیط کار، گریز از مشارکت در امور اجتماعی، بازسازی رفتار خشونت‌آمیز در کودکان، عدم موفقیت کودکان در تحصیل، ناکارآمدی زن در محیط کار (که گاهی به اخراج او منجر می‌شود)، پناه بردن به داروهای روان‌گردان، الکل و مواد مخدر، پناه بردن به قمار، فالگیری و رمالی، از دست رفتن استعدادهای بالقوه زن، دست زدن به خودکشی، از دست دادن اعتبار خانوادگی و اجتماعی (همان).

۴) خشونت مالی

در بسیاری از نقاط جهان، زنان نیروی کار بی‌جیره و مواجب هستند و باید تا آخر عمر از خانواده خود مراقبت کنند، بی‌آنکه امنیت اقتصادی داشته باشند. آنان دسترسی به منابع اقتصادی ندارند و تا پایان عمر کاملاً وابسته به مرد خانواده یا افراد ذکور باقی می‌مانند. چنانچه مردان خانواده نخواهند از خود

سختی نشان دهند، ادامه زندگی زنان جداً به مخاطره می‌افتد؛ گاه دچار سوء‌تغذیه می‌شوند و گاه حتی به ابتدایی‌ترین ضروریات زندگی دسترسی ندارند. در خانواده‌های فقیر محدودیت دسترسی زنان به پول نقد مسأله مرگ‌وزندگی محسوب می‌شود، خاصه هنگامی که مرد اولویت دیگری در خارج از قلمرو منزل و خانواده برای خود قائل است.

افراد ذکور خانواده گاه حتی زنان را از درآمد یا ارث خود محروم می‌کنند. برخی از زنان پس از ازدواج نیز به علت عوامل فرهنگی در خانه حبس می‌شوند و شوهرانشان اجازه اشتغال به آنان نمی‌دهند. در جوامعی که زنان اغلب سواد خواندن و نوشتن یا تجربه سرمایه‌گذاری ندارند، این محرومیت ابزاری می‌شود برای تشدید وابستگی آنان به مردی که با او زندگی می‌کنند و اغلب قربانی خواسته‌های فزاینده همان مرد می‌شوند.

بهای خشونت مالی: در ایران نیز خشونت مالی به صور گوناگون زندگی زنان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

- محرومیت زنان از سواد و آفرینش کاری و حرفه‌آموزی
- عدم دسترسی به فرصت‌های برابر از نظر حرفه‌آموزی
- موانع قانونی ناظر بر ارث‌بری که زن را از مالکیت موروثی بر زمین و عرصه محروم می‌دارد.
- زن پس از طلاق (پس از سال‌های مدید زندگی با شوهرش) هیچ حقی بر سرمایه افزون شده زندگی مرد در دوران زندگی مشترکشان ندارد و در نظام حقوقی ایران شریک اموال همسرش نیست.
- مجوز قانونی چندهمسری، زندگی زنان را از نظر مالی متلاطم می‌سازد؛ زیرا منابع مالی شوهر بین آن‌ها تقسیم می‌شود. حتی ارث شوهر مشمول همین قاعده است.
- به مخاطره افتادن امنیت شغلی در دوران پس از مرخصی زایمان
- زنان در عمل، از دستمزد کمتری در محیط کار بهره می‌برند.
- شوهر مجوز قانونی و سنتی در اختیار دارد و می‌تواند با استفاده از آن مانع اشتغال همسرش بشود.
- زنان با وجود حقی که بر مهریه و اجرت‌المثل دارند، اما چون طلاق حق انحصاری و مطلق مرد است، اغلب همین حقوق مالی را به‌زای طلاق بذل می‌کنند و دست خالی رها می‌شوند.

- زنان شاغل که تمام درآمد خود را سالیان سال به خانه می‌برند و خرج می‌کنند، چون در اموال خانوار شریک مرد محسوب نمی‌شوند، در صورت وقوع طلاق یا مرگ شوهر یا ازدواج مجدد شوهر به شدت گرفتار فقر و استیصال می‌شوند و در ایام پیری تنها می‌مانند(همان).

طباطبایی (۱۳) برای توصیف ابعاد خشونت خانگی علیه زنان در ایران، انواع مختلف آن را در هشت گروه تقسیم‌بندی کرده است: خشونت‌های زبانی (کلامی)، روانی، فیزیکی، حقوقی، جنسی، اقتصادی، فکری و آموزشی.

۵) خشونت‌های حقوقی

این پژوهشگران خشونت‌های حقوقی را شامل امتناع مرد از طلاق بر خلاف اصرار زن به متارکه، ازدواج مجدد شوهر و جلوگیری از نگهداری فرزندان توسط زن دانسته‌اند.

- خشونت‌های مانع از رشد اجتماعی، فکری و آموزشی

خشونت‌های مانع از رشد اجتماعی، فکری و آموزشی که عبارت است از ایجاد محدودیت در ارتباط فامیلی، دوستانه و اجتماعی، ممانعت از تحصیل، کاریابی و اشتغال.

۶) خشونت کلامی

خشونت کلامی در محیط خانه و فضای خصوصی سطوح مختلفی را از فحاشی گرفته تا تحقیر شامل می‌شود. این شکل خشونت کلامی به شدت به استقلال و اعتماد به نفس زنان آسیب می‌زند و سبب بروز روحیه پوچی یا خودنابودسازی، گریز از مشارکت اجتماعی و اضطراب در زنان می‌شود.

برخلاف تصور عمومی که صرفاً فحاشی و پرخاشگری را از مصادیق خشونت و آزار کلامی می‌دانند، گونه‌های متفاوتی از خشونت کلامی شناسایی شد. بی‌تفاوتی نسبت به زن، خشونت کلامی در قالب شوخی، پایین آوردن ارزش زن و تحکم‌آمیز برخورد کردن به‌عنوان سطوح متفاوت خشونت کلامی شناسایی شده است. برقراری روابط صمیمانه زمانی که یکی از دو طرف مایل نباشد احساسات خود را با دیگری در میان بگذارد و نتواند به طریقی همدلانه از او حمایت کند، ممکن نیست. مردی که از گوش دادن به حرف‌های همسرش خودداری می‌کند، آنچه را که به سر همسرش آمده یا تجربه کرده، انکار می‌کند یا از بیان

احساسات خود به او امتناع می‌ورزد، در اصل دارد پیمانی را که با همسرش بسته است، نقض می‌کند. ممکن است روزها و ماه‌ها بگذرد و مرد آزارگر همسرش را در احساسات خود دخالت ندهد و واکنش همدلانهای به او نداشته باشد.

مرد با بی‌ارزش کردن و ناچیز جلوه دادن مطلب، به شیوه‌های گوناگون در صدد است عمل یا گفته زن را بی‌ارزش کند. بی‌ارزش کردن ممکن است در ظاهر چندان مشخص نباشد، اما برای زن احساس یأس و سرخوردگی ایجاد کند.

برخی از مردان نیز سعی دارند با بذله‌گویی، شوخی و رعایت نزاكت، همسرشان را تحقیر کنند. البته این سطح از خشونت کلامی، چندان شوخی بامزه‌ای نیست؛ چون ذاتاً خنده‌دار نیست و در صدد تخریب زن است. این سطح از خشونت اغلب اوقات در مجالس و مهمانی‌ها هم بروز پیدا می‌کند.

همچنین مردی که علیه همسرش خشونت کلامی دارد، ممکن است همسرش را بترساند یا شگفت‌زده کند و بعد طوری قهقهه سردهد، به گونه‌ای که انگار شوخی بامزه‌ای بوده است.

دستور دادن آزادی زن را می‌گیرد و برابری و عدالت را بی‌معنا می‌سازد. مردی که به جای رفتار محترمانه و خواهش کردن از همسرش، دائم دستور می‌دهد و یا اینکه با تهدید کارهای خود را عملی می‌سازد، در واقع با همسرش طوری رفتار می‌کند که گویی ابزاری است که هر وقت اراده کرد، در دسترس او باشد.

اغلب زنان معتقد بودند که می‌توانند بدرفتاری‌های فیزیکی را تحمل کنند، اما توهین‌های لفظی و بی‌احترامی به آن‌ها، به‌خصوص در مقابل فرزندان و سایر اعضای خانواده برای آنان غیرقابل پذیرش است. بنابر نظر محققانی نظیر پاتریشیا ایونز (۱۹۹۶)، اینگونه از خشونت‌ها به از دست رفتن وجهه زنان و ضربه‌زدن به عزت‌نفس‌شان منجر شده و قدرت و فرصت توانمند شدن و شکوفا شدن استعدادها را از زنان می‌گیرد و در نتیجه منجر به عدم کفایت زن در مدیریت خانه، گریز از مشارکت در امور اجتماعی، بازسازی رفتار خشونت‌آمیز در فرزندان، عدم موفقیت کودکان در تحصیل، پناه‌بردن به مواد مخدر و ازدست‌دادن اعتبار اجتماعی و خانوادگی نزد قربانیان این پدیده می‌شود.

■ علل خشونت خانگی

خشونت خانگی زمانی میان زوجها آغاز می‌شود که یکی از آنها، می‌خواهد تا بر دیگری اعمال کنترل داشته باشد. در مورد علت نیاز به کنترل، دلایل متنوعی وجود دارد. روان‌شناسان اغلب آن را به اعتماد به نفس پایین، حسادت، ناتوانی در مهار خشم و هیجانات شدید و یا موقعیت پایین‌تر مرد نسبت به زن از لحاظ وضعیت اقتصادی-اجتماعی و تحصیلاتی ربط می‌دهند، اما جامعه‌شناسان این مطلب را از چشم‌انداز وسیع‌تری می‌نگرند و بحث برتری مردانه را مطرح می‌کنند. در واقع، مردان با توجه به موقعیت برتری که در اجتماع و در خانواده دارند، تلاش می‌کنند که این برتری موقعیت خود را حفظ و استمرار بخشند و از سوی دیگر، برای نیل به این هدف از ابزارهایی مانند کنترل زنان استفاده می‌کنند.

از طرف دیگر، رفتارهای جنسیتی مشاهده، یادگیری و بازتولید می‌شود. این یادگیری نه فقط از طریق خانواده فرد که از طریق سایر نهادهای جامعه مثل رسانه‌ها نیز صورت می‌گیرد. تصویری که از زن در تلویزیون به نمایش درمی‌آید، اغلب منفعل، صبور و مطیع است؛ حال آنکه مرد همواره قوی، قدرتمند و فرمانده است.

شاید بتوان یکی از شایع‌ترین علل خشونت خانگی را در «پنهان» نگه‌داشتن آن به امید اینکه روزی خود به خود کم خواهد شد و یا به اصطلاح سرعقل خواهد آمد، دانست؛ چراکه فرد پرخاش‌گر برای اجتناب از به‌کارگیری این رفتار غیرانسانی نه تنها نیازمند به آگاهی از پیامدها و آسیب‌های آن است، بلکه باید به‌طور جدی در صدد درمان و آموزش راهکارهای جان‌نشین نیز برآید.

تحقیقات متعددی علل و عوامل مختلفی را برای خشونت علیه زنان ذکر کرده‌اند (بارت، ایلین، جیل موران، ۱۹۹۲؛ گزارش UN، ۲۰۱۱؛ گزارش WHO، ۱۹۹۸؛ اعزازی، ۱۳۸۳؛ آزاده و دهقان‌فرد، ۱۳۸۵؛ پیران، ۱۳۸۳؛ روزن باوم، ۱۳۶۷ و ...). در میان این عوامل می‌توان به علل فردی شامل زمینه‌های زیستی، عوامل روان‌شناختی، اختلالات روانی و شخصیتی، تزلزل اخلاقی، بیماری، مصرف الکل و مواد مخدر و مانند آن، علل اجتماعی-اقتصادی شامل نوع شغل و فعالیت اقتصادی، بیکاری، وضعیت اقتصادی خانواده، شغل زن و مانند آن، عوامل فرهنگی شامل سرمایه

اجتماعی و فرهنگی، حاکمیت ارزش‌های مردسالارانه، پایین بودن سطح تحصیلات و آگاهی، باورهای فرهنگی طرفدار تفاوت‌های جنسیتی و مانند آن، عوامل سیاسی شامل ساختار قدرت خانواده، حاکمیت مردانه در اغلب نهادهای اجتماعی، نابرابری قدرت میان زنان و مردان و مانند آن و عوامل حقوقی و قانونی شامل وجود قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان در جامعه، بی‌توجهی قوانین به حقوق زنان، بی‌توجهی و بی‌طرفی سازمان‌های مجری قانون نظیر پلیس، دادگستری و مانند آن به مسائل مظالم، حقوق و مسائل زنان اشاره کرد. به‌نظر می‌رسد در بین عوامل، محورهای زیر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چرا که تأکید بر ساختاری دارد که در دست زنان نیست و برای دستیابی بدان باید نهادهای دولتی و حکومتی تلاش کنند. در واقع همان هدفی که در پی نگارش آن هستیم.

۱- عدم حمایت‌های اجتماعی و قانونی از زنان

همسرآزاری در جامعه ما نوعی جرم بدون مجازات است که همه آن را محکوم می‌کنند، ولی تاکنون کمتر مردی به این جرم محاکمه و مجازات شده است. اگر بخواهیم از لحاظ قوانینی که در مورد همسرآزاری در ایران پیش‌بینی شده است به این موضوع نگاه کنیم، باید بگوییم که هرچند در بحث مقررات خانوادگی یک امتیاز برای زن در نظر گرفته شده و آن این است که اگر زنی مورد ضرب و جرح و کتک‌کاری از سوی همسرش قرار گیرد و در معرض عسرو جرح نیز باشد، می‌تواند از مرد تقاضای طلاق کند، اما در قوانین و مقررات، قانون خاصی برای همسرآزاری نداریم.

اگرچه در مواردی که مرد با اعمالی چون ضرب و جرح، فحاشی، کتک‌کاری، حبس کردن در منزل یا غذا ندادن، زن خود را مورد آزار و اذیت قرار دهد، به‌طور قطع عمل او قابل تعقیب خواهد بود، اما در تمام این موارد در حیطه خصوصی و شخصی افراد اتفاق می‌افتد که راه‌های اثبات آن از سوی فرد آزار دیده مشکل است.^۱

۱. با نگاهی بر صفحه حوادث، نمونه‌های زیادی از این قبیل را می‌توان یافت؛ مانند مرد معتادی که همسرش (اعظم) را ۲۱ روز به فجیع‌ترین شکل شکنجه داد و فرزندانش را هم قربانی خشونت کرد.

۲- عملکرد پلیس در مواجهه با خشونت خانگی

حقیقت این است که پلیس می‌تواند نقش پررنگ‌تری در مسائل مربوط به خشونت خانگی ایفا کند. با این حال، به نظر می‌رسد پلیس هنوز نتوانسته است تجربه‌های روزمره مردم در عرصه خانه و خانواده را با عملکرد خود سازگار کند.

از طرفی زنان کمتر تقاضای کمک می‌کنند و خیلی قائل به حمایت‌های دولتی نیستند. اغلب زنان معتقد بودند مراجعه به مرجع قانونی باید آخرین مرحله باشد؛ چون آن‌ها نه‌تنها به پیگیری مراجع اعتقادی ندارند، بلکه گمان می‌کنند که مراجعه به مراکز رسمی مثل دادگاه، می‌تواند کار را از اینکه هست بدتر کند؛ از طرف دیگر، هنگام دعوا و درگیری نیز زنان کمتر از پلیس تقاضای کمک می‌کنند.

۳- بی‌قدرتی زنان

زنان به شدت از بی‌قدرتی رنج می‌برند. در واقع مسأله جنسیت و نابرابری قدرت میان زوجها برای بسیاری از زنان صدق می‌کند. در نظر بعضی از آن‌ها، قدرت به‌مثابه منبعی تلقی می‌شود که به‌طور عادلانه توزیع نشده است.

■ پیامدهای خشونت‌های خانگی

خشونت خانگی پدیده جدیدی نیست، اما پدیده‌ای است رو به فزونی. از جمله پیامدهای خشونت می‌توان به: از بین رفتن اعتماد به نفس، انواع افسردگی‌ها، عدم کفایت زن در مدیریت خانه، تقلیل جاه‌طلبی در محیط کار، گریز از مشارکت در امور اجتماعی، بازسازی رفتار خشونت‌آمیز در بچه‌ها، عدم موفقیت کودکان در تحصیل، پناه بردن به داروهای روان‌گردان الکل و مواد مخدر، پناه بردن به قمار، فالگیری و رمالی، از دست رفتن استعدادها بالقوه زن، دست زدن به خودکشی و از دست دادن اعتبار اجتماعی و خانوادگی اشاره کرد.

در ذیل برخی از مهم‌ترین پیامدهای خشونت خانگی تشریح می‌شود:

بیماری‌های روحی و روانی: در سراسر دنیا معمولاً افسردگی به‌عنوان یکی از شایع‌ترین بیماری‌ها شناخته می‌شود. این بیماری به‌ویژه در بین زنان بسیار شایع است و در اکثر کشورها تقریباً زنان دو برابر بیش از

مردان در معرض آسیب‌های ناشی از افسردگی قرار دارند. نتایج بسیاری از تحقیقات حاکی از آن است که تفاوت در میزان شیوع بیماری افسردگی در بین زنان و مردان، نه به واسطه تفاوت‌های بیولوژیک، بلکه بیشتر به عواملی چون فقر، تبعیض‌های جنسیتی و خشونت‌های ناشی از جنسیت از جمله خشونت‌های روانی برمی‌گردد. در نهایت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پیامدهای تلخ خشونت می‌توان به کاهش عزت نفس و حرمت ذاتی اشاره کرد که سنگ بنای هرگونه شکوفایی و بالندگی است.

خودکشی: برای برخی از زنان تحمل خشونت به‌قدری دشوار است که ترجیح می‌دهند بمیرند. مطالعات انجام‌شده در برخی از کشورها نظیر نیکاراگوئه، سوئد و ایالات متحده امریکا نشان‌دهنده پیوند نزدیک خشونت روانی با ابتلا به افسردگی و اقدام به خودکشی است.

بروز پدیده جدید «شوهرکشی»: زمانی که فرهنگ خشونت در جامعه فزونی پیدا کند و زنان راه‌گریزی از این مخمصه برای نجات خویش پیدا نکنند، ممکن است به قتل همسر و شوهرکشی روی بیاورند.

اعتیاد: قربانیان خشونت‌های خانگی از جمله خشونت‌های روانی بیش از سایر زنان به مصرف الکل و مواد مخدر می‌پردازند. طبق نتایج یک بررسی روی زنان جویای مراقبت‌های بهداشتی، آنانی که طی سال‌های گذشته از سوی همسرانشان مورد انواع خشونت‌ها از جمله خشونت روانی واقع شده بودند، سه بار بیش از سایر زنان اعتیاد به مصرف الکل و چهار بار بیش از سایر زنان اعتیاد به مصرف مواد مخدر داشتند.

طلاق: تمام تلاش‌های یک جامعه برای حفظ و تحکیم بنیان خانواده است. اگر قوانین حمایتی و فرهنگ جامعه نتواند شرایط و ساختاری را فراهم کند که موجبات استحکام خانواده باشد، در چنین شرایطی آمار طلاق روزبه‌روز افزایش پیدا می‌کند.

■ نظریه‌های مرتبط با خشونت علیه زنان

با مروری بر مبانی نظری مرتبط با موضوع خشونت علیه زنان، همسرآزاری و خشونت‌های خانگی می‌توان گفت این پدیده در حوزه‌ها و پارادایم‌های مختلفی در علوم اجتماعی، علوم سیاسی، علوم رفتاری

و روان‌شناسی اجتماعی تبیین شده است (ر. ک به: قاضی طباطبایی، محسنی تبریزی، مرجئی، ۱۳۸۳؛ روزن‌بام ۱۳۶۷؛ فودوارد، ۱۳۷۷؛ ابوت و والاس، ۱۳۷۶ و). در ذیل برخی از نظریه‌های مرتبط با موضوع خشونت علیه زنان تشریح شده است.

نظریه یادگیری اجتماعی: مرهون پژوهش‌های باندورا است که پرخاش‌گری و رفتار خشونت‌آمیز را واکنش اجتماعی تولید، بازتولید و فراگرفته شده از طریق فرآیندهای اجتماعی می‌داند (سیف ربیعی، رضانی و حتمی‌زینت، ۱۳۸۱). مشاهده و تجربه بدرفتاری از ناحیه والدین در دوران کودکی منجر به یادگیری رفتار سلطه‌آمیز در مرد و آموختن تحمل در زن می‌شود (فودوارد، ۱۳۷۷: ۱۷۷).

نظریه نظارت اجتماعی: این نظریه بر وجود جرم و رفتار خشونت‌آمیز در انسان، چه دارای انگیزه‌های درونی باشد و چه از راه عوامل محیطی به وجود آید، تأکید می‌ورزد. آنچه در این نظریه مدنظر است، دو اصل است که افراد برای رسیدن به هدفی یا دستیابی به اقتدار در برابر دیگران به استفاده از زور و قدرت تمایل دارند. اصل دوم این است که نظارت اجتماعی به مثابه مانعی در سر راه اقتدار و خشونت قرار می‌گیرد؛ زیرا از آن‌جا که انسان بدون وجود تنگناهای اجتماعی به جرم، جنایت و رفتار نابهنجار تمایل دارد، جامعه باید سازوکار (مکانیسم) نظارت بر آن‌ها را به وجود آورد (معظمی، ۱۳۸۳).

نظریه کارکردگرایی: خانواده را گروهی در نظر می‌گیرند که سلسله‌مراتب در آن نه بر اساس تخصص یا شایستگی، بلکه بر اساس جنسیت، سن و قدرت اقتصادی صورت می‌گیرد. بنابراین وجود علایق متفاوت در این گروه ناهمگون، سبب به وجود آمدن تضادهای آشکار یا پنهان می‌شود و تنها خشونت است که می‌تواند باعث طبیعی شدن جریان زندگی روزمره و بازگشت خانواده به کارکردهای اساسی خود شود (اعزازی، ۱۳۸۰).

نظریه بات: بات در نظریه خود دو الگو را در مناسبات خانواده تشخیص می‌دهد:

(۱) الگویی که زن و شوهر قائل به تفاوت واضح در وظایف خود هستند و نقش‌های خانوادگی را به‌دقت تفکیک کرده و منافع و علایق جداگانه‌ای دارند.

(۲) الگویی که زن و شوهر در اکثر فعالیت‌ها با هم، همکاری و همفکری داشته و تضاد منافع و علایقشان، حداقل است.

وی در این نظریه به این نتیجه می‌رسد که خانواده‌هایی که تقسیم وظایف در آن‌ها سنتی است، شبکه روابط اجتماعی محدودی دارند، اما زن‌وشوهری که به‌صورت مشارکتی زندگی می‌کنند، دارای شبکه‌های اجتماعی پراکنده‌ای هستند و در این حالت خشونت به حداقل می‌رسد (فودوارد، ۱۳۷۷؛ روزن‌بام، ۱۳۶۷).

جامعه‌پذیری جنسیت: بر اساس این نظریه فرآیند جامعه‌پذیری، گرایش‌ها و هویت جنسیتی در خانواده را درونی کرده و آن را به فرزندان انتقال داده و باعث دائمی‌شدن سلطه مرد و مطیع بودن زن می‌شود، چرا که تصویر زن آرام، مطیع و منفعل است و تصویر مرد مستقل، استوار و شایسته است (روزن‌بام، ۱۳۷۶).

نظریه تضاد: طبق این نظریه ریشه خشونت در تضاد منافع است. رفتارهای خشونت‌آمیز بدون تضاد منافع نه ضرورت می‌یابد و نه کاربردی دارد. بر اساس این نظریه در خانواده‌هایی که اعضای آن برابری بیشتری با هم دارند، تضادها معمولاً با گفت‌وگو حل می‌شود و در رویارویی با اختلافات، اعضا، تحمل و بردباری بیشتری از خود نشان می‌دهند.

■ نظریه اقتدار و سلطه

کونیگ: از نظر او توزیع قدرت بسته به چگونگی تقسیم کار بین زن و مرد است. شرکت فعالانه زن در تأمین و حفظ حیات اقتصادی خانواده همیشه باعث تهدید قدرت و سلطه مرد بوده است.

شلسکی: شلسکی سلطه طبیعی در خانواده را در مقابل سلطه انتزاعی موجود در جامعه قرار می‌دهد. وی متأثر از شرایط بحرانی پس از جنگ جهانی دوم، سلطه طبیعی مرد بر سایر اعضای خانواده را ضامن حفظ کارکردهای خانواده می‌داند و بر خانه‌داری زن تأکید دارد؛ زیرا تنها در این حال کارآیی منحصر به فرد خانواده که سبب تربیت فرزندان در محیطی سرشار از اعتماد و مراقبت می‌شود، تضمین می‌گردد (روزن‌بام، ۳۴؛ ۱۳۶۷).

نظریه فمینیستی: فمینیست‌ها نیز معتقدند که چگونگی توزیع منابع مالی در خانواده بستگی به روابط قدرت میان زن و شوهر دارد و روابط قدرت به این امر برمی‌گردد که چه کسی حق تصمیم‌گیری دارد که چگونه و کجا پول خانواده صرف شود (آبوت و والاس، ۱۳۷۶؛ ۱۵۷-۱۵۸).

نظریه منابع: بر پایه این نظریه نظام خانواده مانند هر نظام یا واحد اجتماعی دیگر دارای نظامی اقتداری است و هرکس به منابع مهم خانواده (مانند شغل، تحصیلات، درآمد، مهارت و اطلاعات) بیشتر از دیگران دسترسی داشته باشد می‌تواند سایر اعضا را به فعالیت در جهت امیال خود وادارد و تصمیم‌گیری‌های مهم با اوست (اعزازی، ۱۳۸۰: ۸۱).

بر اساس نظریه منابع، پژوهش‌های انجام شده در ایران نشان داده است زنانی که قدرت اقتصادی، شغلی و تحصیلی دارند و به منابع حمایتی خانوادگی در زمینه‌های فکری، عاطفی و اقتصادی و منابع حمایت‌های اجتماعی دسترسی دارند، با مسائل و مشکلات زندگی به شیوه منطقی‌تری مواجه می‌شوند، از قدرت تصمیم‌گیری بیشتری در مسائل خانوادگی برخوردارند، در مقابل اعمال و ادامه خشونت همسرانشان علیه آن‌ها مقاومت می‌کنند، دارای جامعه‌پذیری جنسیتی متفاوتی از سایر زنانی هستند که به این منابع دسترسی ندارد. مهم‌ترین پاسخ نظری در مورد علت تاریخی خشونت علیه زنان به ساختار قدرت شکل گرفته بر پایه گفتمان پدرسالاری یا مردسالاری برمی‌گردد و تفاوت جسمانی و وضعیت فیزیکی برتر مردان نسبت به زنان، نخستین دستمایه‌های تحمیل ایدئولوژی مردسالار بوده است. گیدنز نیز با تأیید بررسی‌های معطوف به تبیین پدرسالاری با ویژگی‌های زیستی و وراثتی اشاره می‌کند که یافته‌های این مطالعات چنان متضاد است که پذیرش قطعی این رابطه یا نبود آن را غیرممکن می‌سازد؛ اما نتیجه مهم، تأیید وجود پرخاش‌گری در مردان، به‌عنوان پدیده‌ای زیست‌شناختی و طبیعی است که در طول تاریخ زمینه‌ساز و تدام بخش فرهنگ مردسالاری یا پدرسالاری شده است (گیدنز، ۱۳۸۶).

خشونت خانگی و مقاومت در برابر آن، با استناد به دو منبع تعریف‌کننده هویت در جامعه معاصر ایران، یعنی گفتمان سنتی و گفتمان مدرن قابل بررسی است؛ گفتمان سنتی، تبیین‌کننده الگوهای رفتاری پدرسالارانه موجد خشونت خانگی است و گفتمان مدرن، به‌عنوان بستر ساز پتانسیل‌های مقاومت در برابر گفتمان سنتی و خشونت برآمده از آن به‌کار می‌رود؛ بنابراین با وجود چیرگی ارزش‌ها و الگوهای فرهنگ مردسالاری / پدرسالاری بر جامعه ایران، به‌ویژه بر نهاد خانواده به‌دلیل روبه‌رو شدن جامعه ایران با مدرنیته و تأثیرپذیری

ساخت اجتماعی و فرهنگی جامعه از فضای ایجادشده، دگرگونی‌هایی در سلطه ایدئولوژی پدرسالاری ایجاد شده است. مدرنیته، به‌ویژه اشکال فرهنگی آن، امکانات و توانایی‌هایی را در جهت مقابله با ارزش‌های سنتی و ارائه الگوهای فرهنگی جدید برای زنان فراهم ساخته است که با آن، می‌توانند در برابر تعریف مردانه هستی اعتراض کنند. انجمن‌های حمایت از زنان، سازمان‌های غیردولتی و در سطح کلان، پیدایش جنبش‌های فمینیستی، دستاورد گفتمان مدرن است که در واکنش به ساختارهای مردسالارانه سامان یافته است (یزدخواستی، ۱۳۸۷: ۶۱).

رویکردهای متفاوتی برای تبیین پدیده خشونت علیه زنان وجود دارد و هرکدام از جهت خاصی این موضوع را تبیین می‌کنند. در اینجا به مواردی از این قبیل اشاره می‌شود:

تیوری و همکاران (۲۰۰۷) بر این اعتقادند که اعمال خشونت علیه زنان و پذیرش آن از سوی زنان، نشأت گرفته از الگوهای جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی است که از گذشته تا به امروز استحکام‌بخش تبعیض جنسیتی در جوامع بوده است. طبق این الگو، «مردگونی»^۱ ارزش محسوب می‌شود و زنان موجوداتی تابع و مطیع در ساختار مردسالار هستند و این نگرش‌های جنسیتی در شکل‌گیری شخصیت و رفتار زنان اثرات منفی برجای گذاشته است.

به‌نظر می‌رسد خشونت‌های خانگی علیه زنان صرفاً یک رفتار پرخاشگرانه نیست، بلکه نوعی مطیع‌سازی و سلطه‌جویی است که در واقع بازتاب تعاریف فرهنگی از نقش مردان است. به‌طور کلی، تحقیقات نشان می‌دهد چگونه انزوا و بی‌قدرتی زنان، آنان را نسبت به خشونت آسیب‌پذیر می‌سازد. بی‌تردید، توضیح و تبیین خشونت علیه زنان مؤید آن است که خشونت مردان علیه زنان مشخصه جوامع مردسالار است. جوامعی که در آن مردان قدرتمند هستند و زنان «دیگران غیرمهم» فرض می‌شوند. بنابراین فهم ما از خشونت علیه زنان در گرو فهم ماهیت مناسبات جنسیتی به‌طور اعم و ظهور خصوصیات مردانه به‌طور اخص

است(نک به: اشتراس و گلز،^۱؛ ۱۹۸۰؛ مونی،^۲؛ ۱۹۹۳؛ رائو،^۳؛ ۱۹۹۷؛ ویساریا،^۴؛ ۱۹۹۹؛ سن،^۵؛ ۱۹۹۸؛ فیکری و باتی،^۶؛ ۱۹۹۹؛ اکسو،^۷؛ ۱۹۹۵؛ رامفریز و وازکوئر،^۸؛ ۱۹۹۳، صادقی فسایی، (۱۳۸۹).

همانطور که ملاحظه شد، نظریات سطح کلانی که در اینجا مطرح شد، سعی خود را معطوف به پاسخگویی به این موضوع می‌ساختند که چرا بسیاری از مردان، زنان را مورد خشونت قرار می‌دهند. نظریات سطح کلان را می‌توان به دو گروه زیر تقسیم کرد: نظریه‌های اجتماعی- فرهنگی^۹ و نظریه‌های اجتماعی- سیاسی^{۱۰}. در نظریه اجتماعی- فرهنگی هنجارها، محوری‌ترین مسأله در امر ثبات اجتماعی محسوب می‌شوند. در نظریه اجتماعی- سیاسی، قدرت موضوع مرکزی در آرایش اجتماعی است. یکی از شکل‌های تئوری اجتماعی- فرهنگی، نظریه هنجاری بوده که اظهار می‌دارد، خشونت در جامعه می‌تواند به شکل نرم یا هنجارهای اجتماعی تبدیل شود که در این صورت به آن خشونت فرهنگی می‌گویند(استیسی و شیپ^{۱۱}، ۱۹۸۳). مدل دیگری از تئوری اجتماعی- فرهنگی مدعی است که خشونت پاسخی است به آشفتگی یا فقدان هنجارهای اجتماعی(لویین^{۱۲}، ۱۹۸۶). ابهام، دوگانگی و آشفتگی اجتماعی سبب نبود هنجارهای معین می‌گردد. پیامد این شرایط بیماری‌های اجتماعی^{۱۳} نظریه خشونت علیه زنان است.

- 1 . Straus and Gelles
- 2 . Mooney
- 3 . Rao
- 4 . Visaria
- 5 . Sen
- 6 . Fikree & Bhatti
- 7 . Xu
- 8 . Ramfrez & Vazquer
- 9 . Sociocultural
- 10 . Sociopolitical
- 11 . Stacey & Shupe
- 12 . Levine
- 13 . Social disease

نظریات اجتماعی- سیاسی خشونت را برآیند ساختار مردسالارانه^۱ جامعه می‌پندارند. در این صورت همسرآزاری گونه‌ دیگری از کنترل و تسلط مردانه در جامعه است (اسکچتر^۲، ۱۹۸۲). نقش‌های جنسی، موضوع دیگری است که نظریات اجتماعی- سیاسی توجه خود را به آن معطوف نمودند. نقش‌های جنسی که جامعه برای مردان تعیین می‌کند، نوعی الگوی تربیتی برای آنان فراهم می‌سازد که در آن مردان مجاز به خشونت علیه زنان گردند. با این توصیف همسرآزاری بسط‌وگسترش چیزی است که مردان در ارتباط با زنان می‌آموزند. تصدیق و پرمحبتی والدین، اجازه‌ بروز و خروج احساسات و هیجانات را به جنس مذکر می‌دهد، بدون اینکه آنان مورد اتهام قرار گیرند (تیبمن^۳، ۱۹۸۶). نظریه‌های سطح کلان، قادرند به این پرسش که چرا مردان بسیاری مستعد همسرآزاری هستند، پاسخ دهند، اما به راحتی نمی‌توانند توضیح دهند که چه چیزی مردان را وادار به خشونت علیه زنان می‌سازد. در مقابل، نظریه‌های سطح خرد^۴ تلاش کردند به توصیف آنچه افراد را وادار به خشونت می‌سازد، بپردازند. این نظریات اجتماعی- روانشناختی، خشونت را یک فرآیند می‌دانند، نه یک رویداد منفرد و یگانه. با توصیف فرآیند و پویایی‌های خشونت، نه تنها معلوم می‌گردد که چطور اشخاص به خشونت روی می‌آورند، بلکه تلویحاً روش‌های توقف و جلوگیری از آن را نیز یادآوری می‌کنند (همپتون و گالوت، ۱۳۸۸: ۳۷۵-۳۷۳). مدل اجتماعی- روانشناختی فرض می‌کند که خشونت و بدرفتاری با بررسی عوامل محیط بیرونی قابل فهم باشد. عوامل و عناصر بیرونی بر ساختار خانواده تأثیر سوء می‌گذارد. این رویکرد تأکید بر سازمان خانواده، استرس (فشارهای روانی) انتقال خشونت از یک عضو خانواده به دیگری و تعامل خانوادگی است (همان، ۳۰).

- 1 . Partiarchal
- 2 . Schechter
- 3 . Taubman
- 4 . Micro-Level theories

وضعیت امروزی خشونت

خشونت علیه زنان پدیده‌ای است که در آن زن به دلیل جنسیت خود، مورد اعمال زور و تزییع حق از سوی جنس دیگر واقع می‌گردد (آقاخانی و همکاران، ۱۳۹۱). خشونت در همه جوامع حتی در غرب با اشکال مختلف وجود داشته و آمارهای سازمان‌های رسمی نشان‌گر افزایش این پدیده است. تعریف و مصادیق خشونت علیه زنان اگرچه در کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه و عقب‌مانده با توجه به تمایزات فرهنگ‌ها و قوانین متفاوت است، اما ماهیت و نفس رفتار خشونت‌آمیز با زنان و آسیب‌پذیری جامعه تاحد زیادی در همه جوامع مشابه است (ساعی ارسی و نیک‌نژاد، ۱۳). در مورد جهانی بودن خشونت علیه زنان، آمار و ارقام زیادی وجود دارد. چنانچه در بیانیه سازمان جهانی بهداشت (۲۰۰۸) آمده است: خشونت‌های خانگی در کشورهای صنعتی تا ۲۰ درصد در کشورهای جهان سوم و آمریکای لاتین تا ۷۰ درصد وجود دارد (سازمان بهداشت جهانی، ۲۰۰۸).

اما با وجود آمار و ارقام موجود درباره وضعیت خشونت در جهان، متأسفانه در ایران در این مورد گزارش رسمی وجود ندارد. به این دلیل که یکی از ویژگی‌های خشونت علیه زنان در ایران، پنهان بودن آن هم از نظر خانواده‌ها و هم از نظر دولت است. زنان تا آن‌جا که امکان دارد، سکوت می‌کنند و اعتراضی نمی‌کنند. پنهان نگاه‌داشتن اعمال خشونت علیه زنان و پرهیز زنان از واکنش فعال نسبت به آن، یکی از مشخصات خشونت علیه زنان در تمام جوامع است. به‌نظر می‌رسد چنین نگرشی به خشونت در هر جامعه دلایل خاص خود را دارد و با شرایط و زندگی فردی زنان هر جامعه‌ای متناسب است (علی‌وردی‌نیا و همکاران، ۱۳۸۹). با این حال مطالعات انجام‌شده در ایران نیز، وجود این پدیده و عوارض ناشی از آن را تأیید می‌کنند. نتایج طرح ملی نشان می‌دهد ۶۶ درصد از زنان ایرانی از ابتدای زندگی مشترکشان تا زمان انجام پژوهش، حداقل یک‌بار مورد خشونت قرار گرفته‌اند و بیشترین نوع خشونت، از نوع روانی و کلامی (۵۲/۷ درصد) بوده است (قاضی طباطبایی و همکاران، ۱۳۸۳).

بنابر تحقیقات انجام شده در ایران، به‌طور کلی، خشونت‌های روانی و کلامی مانند توهین، استفاده از الفاظ رکیک، تحقیر و غیره بیش از خشونت‌های جسمی رواج دارد (احمدی و زنگنه، ۱۳۸۳: ۱۷۹). همچنین نتایج یک

بررسی در اصفهان نشان داد ۶۲٪-۳۴٪ خشونت‌ها، خشونت کلامی و روانی هستند (ملک افضلی و همکاران، ۱۳۸۳). همچنین نتایج پژوهش میدی و حسنی (۱۳۸۸) نیز حاکی از آن است که شایع‌ترین نوع خشونت، خشونت روانی کلامی است، چراکه آثار آن برخلاف خشونت جسمی به سرعت آشکار نمی‌شود، با این وجود در طولانی‌مدت اثرات مخرب فراوانی در پی دارد.

گزارش‌های سازمان عفو بین‌الملل از خشونت در محیط خانواده همیشه تکان‌دهنده است. این سازمان تأکید دارد خشونت خانگی در اروپا به حدی است که بیش از ابتلا به سرطان و تصادفات جاده‌ای، مرگ یا معلولیت جسمانی زنان ۱۶ تا ۴۴ ساله را رقم می‌زند. این گزارش‌ها تطابق زیادی با آمار رسمی برخی کشورهای اروپایی دارد؛ مثل آمار دولتی بریتانیا که نشان می‌دهد ۲۵ درصد زنان این سرزمین، یعنی یک نفر از هر چهار نفر در طول عمرشان خشونت خانگی را تجربه کرده‌اند و به‌طور میانگین هفته‌ای دو زن در این گوشه از جهان توسط مردی که با او زندگی می‌کند یا می‌کرده، کشته می‌شود.

به گفته مقامات بریتانیا، ۱۷ درصد از جرایم گزارش شده و یک‌چهارم جرایم خشونت‌آمیز نیز با خشونت خانگی مرتبط است؛ درحالی‌که تخمین‌زده می‌شود کمتر از ۳۵ درصد از خشونت‌های خانگی به پلیس گزارش می‌شود.

این آمارهای تکان‌دهنده شاید برای بریتانیا امتیازی منفی از لحاظ حقوق بشری باشد، اما جرأت‌آماردهی در این کشور آن هم در مسأله‌ای بحث‌برانگیز چون خشونت علیه زنان، برگ برنده این کشور در مقایسه با کشورهای است که خشونت در آن‌ها ریشه‌های عمیق و تاریخی دارد، اما نبود آمار به سرپوشی برای خشونت‌های مخفیانه تبدیل شده است.

تقریباً در خاورمیانه آماری از خشونت‌های خانگی وجود ندارد. در آفریقا، آمریکای لاتین و مرکزی هم همین‌طور، اما نبود آمار به معنی نبود خشونت نیست؛ چون گزارش‌شاهدان عینی و گواهی قربانیان خشونت که گهگاه دستشان به رسانه‌های بین‌المللی برای افشاگری می‌رسد، ثابت می‌کند مراتب خشونت در این مناطق، شدیدتر و ادامه‌دارتر از آنی است که به نظر می‌رسد.

از اندونزی خبر می‌رسد که چون زن را مسئول حیثیت خانواده می‌دانند، پس هر اقدامی از سوی او می‌تواند به بردن آبروی خانواده تعبیر شود و زمینه را برای رفتارهای خشن با او آماده کند. در فرهنگ اندونزی که البته خشونت خانگی علیه زنان را موضوعی خانوادگی می‌داند، معمولاً به زن به‌عنوان یک قربانی نگاه نمی‌شود، بلکه او کسی است که حتی اگر مورد ظلم نیز واقع شده، در ابتدا باید پاک‌ی و ناپاک‌ی‌اش اثبات شود.

در واقع اسامی کشورها متفاوت است، اما خشونت‌ی که در لایه‌های زیرین و پنهان آن علیه زنان و دختران خانواده اعمال می‌شود، شباهت زیادی با هم دارد؛ به‌عبارت‌دیگر، این زنان هستند که حتی وقتی نقش قربانی را بازی می‌کنند، باید سکوت کنند و دم نزنند تا آبروی خانواده حفظ شود و غرور مردی که به گمانش جریحه‌دار شده، تسکین بگیرد. در بسیاری از نقاط دنیا، زنان این وضع را پذیرفته‌اند و چون راهی برای خلاصی از خشونت ندارند به انواع تحقیرهای جسمی و روانی تن می‌دهند که این ظلم‌پذیری خودش چرخه معیوبی را می‌سازد تا مردان با تکیه بر تلاش برای حفظ حیثیت و آبروی خانواده، کوچکترین رفتار اعضای خانه را در کنترل بگیرند و دامنه آن را از تمام مرزهای زندگی شخصی آن‌ها نیز فراتر ببرند. پژوهش‌گران طرح ملی برای اندازه‌گیری شاخص کلی خشونت خانگی علیه زنان در ایران آماره ارائه کرده‌اند که به برخی از موارد آن اشاره می‌شود.

تعدادی از انواع خشونت خانگی عبارتند از: به‌کار بردن کلمات رکیک، داد و فریاد و بداخلاقی، ایجاد فشارهای روحی با رفتار تحکم‌آمیز، تهدید به کشتن، محروم کردن از غذا، کتک‌کاری، مجبور کردن به کارهای خلاف عرف و شرع و قانون، جلوگیری از استقلال مالی و مجبور کردن به دیدن عکس و فیلم‌های خلاف اخلاق عمومی یا اجبار به روابط زناشویی ناخواسته.

بر اساس یافته‌های این پژوهش ملی هر زنی که در طول زندگی مشترک خود تاکنون با خشونت خانگی درگیر بوده، به‌طور متوسط ۷ مورد از انواع این خشونت‌ها را تجربه کرده است.

زنان ایران در میان انواع نُه‌گانه خشونت خانگی بیشتر در معرض خشونت‌های روانی و کلامی قرار دارند. رتبه بعدی از آن خشونت فیزیکی از نوع دوم است که ۳۷.۸ درصد از زنان ایرانی از اول زندگی مشترک خود،

آن را تجربه کرده‌اند. این نوع خشونت شامل سیلی زدن، زدن با مشت یا چیز دیگر، لگد زدن و ... است. رتبه سوم با رقم ۲۷.۷ درصد متعلق به خشونت‌های ممانعت از رشد اجتماعی و فکری و آموزشی است که شامل ایجاد محدودیت در ارتباط‌های فAMILI، دوستانه و اجتماعی، ممانعت از کاربایی و اشتغال و ایجاد محدودیت در ادامه تحصیل و مشارکت در انجمن‌های اجتماعی است.

خشونت‌های جنسی و ناموسی که شامل مجبور کردن به دیدن عکس و فیلم‌های خلاف اخلاق عمومی یا اجبار به روابط زناشویی ناخواسته یا غیرمعارف می‌شود، با رقم ۱۰.۲ درصد رتبه پایینی را به خود اختصاص داده است. البته با توجه به وجود نوعی الزام، جبر هنجاری، عرفی و حتی شرعی درباره اظهار چنین خشونت‌هایی در جامعه و فرهنگ ایران، به‌طور تلویحی می‌توان میزان کم این نوع خشونت‌ها را قدری ناشی از خودسانسوری و نزاکت زنان مورد مطالعه دانست.

پژوهش‌های ملی بررسی خشونت خانگی میزان تأثیر شغل، درآمد ماهانه خانوار، زبان مادری و محل بزرگ شدن را بر خشونت خانگی ارزیابی کرده است که روشن شد ارتباط معناداری بین آن‌ها وجود دارد. خانواده‌هایی که در خانه‌های ویلایی زندگی می‌کنند، بیشترین خشونت و خانواده‌هایی که در آپارتمان سکونت دارند، کمترین خشونت را تجربه کرده‌اند.

کارگران کشاورزی از اول زندگی مشترک تا کنون بیشترین و کارمندان و متخصصان کمترین خشونت را درباره همسران خود انجام داده‌اند.

مردانی که تا ۱۸ سالگی در روستا بزرگ شده‌اند، بالاترین خشونت را علیه زنان روا داشته‌اند و مردان بزرگ شده شهر، کمترین خشونت را.

قوانین بر خورد کننده با اعمال خشونت خانگی علیه زنان

قوانین و مقررات موجود در هر نظامی می‌تواند عاملی برای کاهش و مقابله با خشونت علیه زنان باشد. در جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک نظام برخاسته از آموزه‌های اسلامی تلاش شده تا با وضع قوانین مختلف زمینه‌های بروز خشونت علیه زنان کاهش یابد. شدت برخورد و ضمانت‌های اجرایی قانونگذار

نقش بسیار مهمی در پیشگیری از خشونت علیه زنان می‌تواند داشته باشد. در صورتی که قوانین یک جامعه به شدت با اعمال خشونت علیه زنان از هر نوعی برخورد کنند، فاعلان خشونت از ترس مجازات قانونی کمتر مرتکب آن می‌شوند.

قوانین برخورد کننده با اعمال خشونت خانگی علیه زنان: این قوانین شامل برخورد با خشونت جسمانی در خانه و خشونت روانی در محیط خانه می‌گردند.

■ الف) قوانین برخورد کننده با خشونت جسمانی در محیط خانه

- در حقوق و تکالیف زوجین نسبت به یکدیگر/ ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی: بر اساس این ماده زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگرند. این حسن خلق شامل رفتار و گفتار می‌گردد.
- در حقوق و تکالیف زوجین نسبت به یکدیگر/ ماده ۱۱۱۵ قانون مدنی: اگر بودن زن با شوهر در یک منزل متضمن خوف ضرر بدنی یا مالی و شرافتی برای زن باشد، زن می‌تواند مسکن علی‌حده اختیار کند و در صورت ثبوت مظنه ضرر مزبور، محکمه حکم بازگشت به منزل شوهر نخواهد داد و مادام که زن در بازگشتن به منزل مزبور معذور است، نفقه بر عهده شوهر خواهد بود.
- در حقوق و تکالیف زوجین نسبت به یکدیگر/ ماده ۱۱۱۵ ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی: بر اساس این ماده طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد، در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند: مثل اینکه شرط شود هرگاه شوهر، زن دیگری بگیرد یا در مدت معینی غایب شود، یا ترک انفاق نماید، یا علیه حیات زن سوء قصد یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آن‌ها با یکدیگر غیرقابل تحمل شود، زن و کیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی خود را مطلقه سازد.
- ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی/ در انحلال عقد نکاح: بر اساس این ماده در صورتی که دوام زوجیت برای زن سبب عسر و حرج باشد، وی می‌تواند به دادگاه رجوع کرده و تقاضای طلاق کند؛ در صورت اثبات عسر و حرج دادگاه زوج را اجبار به طلاق می‌کند. عسر و حرج موضوع این ماده عبارت است از به وجود آمدن وضعیتی که ادامه زندگی را برای زوجه با مشقت همراه ساخته و تحمل آن مشکل باشد. از جمله این موارد:
- ترک زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه متناوب در مدت یک سال بدون عذر موجه.
- ضرب و شتم یا هرگونه سوء مستمر زوج که برای زوجه قابل تحمل نباشد.

■ (ب) قوانین برخوردکننده با خشونت روانی در محیط خانه

ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی: جرائم بر ضد حقوق و تکالیف خانوادگی براساس آنچه گفته شد، یکی از مصادیق خشونت روانی، خشونت اقتصادی و مالی است. ندادن مخارج زندگی و تحت فشار قرار دادن زن، تصرف اموال او از جمله این موارد است. در ماده ۶۲۴ ذکر شده: هر کس با داشتن استطاعت مالی نفقه زن خود را در صورت تمکین ندهد یا از تأدیه نفقه یا اشخاص واجب‌النفقه امتناع نماید، دادگاه او را از سه‌ماه و یک‌روز تا پنج‌ماه محکوم می‌نماید (آلیا، ۱۳۹۰).

تأملی بر قوانین و رویکردها

لازم است خشونت خانگی در کشور ما جرم تلقی شود و افراد در صورتی که مورد خشونت قرار گرفتند، آن را پنهان نکرده و فکر نکنند انجام‌ندادن این کار سبب حفظ حریم خانواده می‌شود؛ چراکه این تفکر می‌تواند به اعمال خشونت افراطی و بیمارگونه بینجامد. زنان در همه دوران زندگی خود ممکن است با خشونت روبه‌رو شوند. علاوه بر همسر، پدر و برادر و حتی فرزندان پسر نیز می‌توانند به زن خشونت کنند، خشونت ممکن است برای همه زنان بدون توجه به نوع تحصیلات، نژاد و وضعیت خانوادگی روی دهد. قرار است قانون در تمام عرصه‌های اجتماعی از حقوق افراد دفاع کند، اما مانند اینکه وقتی پشت در خانه می‌رسد باید توقف کند؛ حتی در بسیاری از موارد نمی‌تواند در خانه‌ای را که در آن زنی قربانی خشونت خانگی است، بزند.

خشونت‌ها معمولاً خیلی دیر و به‌سختی شناسایی و منعکس می‌شوند و معمولاً زمانی کشف می‌شود که به حد نگران‌کننده‌ای رسیده باشد و زمانی علنی می‌شوند که شکل افراط‌گرایانه به خود بگیرند. متأسفانه فضای حقوقی و قانونی ما هنوز آمادگی جدی تلقی کردن خشونت‌های خانگی را ندارد. در این زمینه دو موضوع مطرح است:

یکی بحث فرهنگی است: حتی در کشورهایی که قوانین حمایتی وجود دارد، موانع هنجاری و فرهنگی در زمینه خشونت‌های خانگی خیلی قوی عمل می‌کند. گاهی اوقات زنان برای حفظ حریم خانواده، آبرو و

وجهه خود ترجیح می‌دهند که این خشونت‌ها را پنهان کنند. این خشونت‌ها را به‌سختی می‌توان ثابت کرد و فرآیند اثبات آن در مراجع مختلف زمان‌بر و هزینه‌بر است و گاهی اوقات قربانی حتی موفق به ثابت کردن خشونت خانگی اعمال شده علیه خود نمی‌شود. در این شرایط انتظار می‌رود فقط خشونت‌های خانگی بسیار شدید کشف شود و زن زمانی چنین خشونتی را علنی می‌کند که احساس خطر جانی کند. رویکرد فرهنگی به خشونت خانگی و موانع حقوقی و قانونی در این زمینه باعث نهادینه و طبیعی تلقی شدن خشونت خانگی می‌شود و کم‌کم نرخ معناداری پیدا می‌کند.

است ابتدا رویه‌های حقوقی و قانونی دنبال شود، به‌گونه‌ای که خشونت خانگی در هر سطحی جرم تلقی شود. در این شرایط مراجع حقوقی و قانونی می‌توانند حمایت‌های لازم را از خانواده داشته باشند. راهکار دوم، فرهنگ‌سازی است: دولت باید زمینه تصویب قوانین پیشگیرانه و حمایت‌های گسترده‌ای از قربانیان خشونت خانگی را فراهم آورد، علاوه بر آن لازم است جامعه مدنی برای افزایش آگاهی‌ها و تغییر نگرش مردان نسبت به خشونت خانگی تلاش کند.

قانون در بسیاری از موارد، تفاوتی بین زن و مرد قائل نشده و اگر مردی به همسرش سیلی بزند، همان قدر باید در برابر قانون پاسخگو باشد که وقتی به مرد دیگری سیلی می‌زند، اما ملاحظات درون خانوادگی سبب می‌شود زن، چنین مطالبه‌ای از قانون در برابر شوهرش نداشته باشد.

درباره خشونت غیرفیزیکی، ماجرا کمی متفاوت است؛ برای مثال، در قوانین برخی کشورها رابطه جنسی مرد با همسرش در صورت عدم تمایل زن، تجاوز محسوب شده و قابل پیگیری است، اما طبق عرف، اعتقادات و قانون ما چنین موضوعی اصلاً خشونت محسوب نمی‌شود و زن باید تمکین داشته باشد یا برخی از انواع رابطه‌های جنسی در قوانین کشورهای دیگر ممنوع هستند که شاید در برخی نگاه‌ها مطرح نباشد. این موضوع سبب می‌شود خودبه‌خود بسیاری از خشونت‌ها اصلاً جایی در قانون ما نداشته باشند.

درباره خشونت‌هایی مانند توهین، تهمت و تهدید هم باید بگویم در صورت اثبات، قابل پیگیری هستند و همانطور که مردی نمی‌تواند فرد دیگری را تهدید کرده یا به او توهین کند، به همسر خودش هم نمی‌تواند،

اما سختی کار هنگام اثبات ماجراست و پیش از آن راضی شدن زن برای شکایت درباره اینگونه خشونت‌ها. طبق قانون، اگر مردی به همسرش توهین یا او را تهدید کند، روند قضایی همینطور طی می‌شود که درباره افراد بیگانه با یکدیگر، اما به نظر می‌رسد باید تدارکی دیده شود تا چگونگی رسیدگی به اینگونه جرایم، روندی متفاوت و تأثیرگذار پیدا کند. شاید از این راه زنان هم بیشتر به مقاومت در برابر این نوع خشونت ترغیب شوند و قانون را بیشتر به عنوان پشتیبان خود احساس کنند.

خشونت دیگری که علیه زنان صورت می‌گیرد، خشونت اقتصادی است. ندادن خرجی، سوءاستفاده مالی از زن و صدمه زدن به وسایل مورد علاقه او را از جمله موارد خشونت اقتصادی علیه زنان شمرده می‌شوند؛ به طوری که در برخی موارد زنان حتی حق دخل و تصرف در اموال خود را نیز ندارند. استفاده قهرآمیز بدون رضایت زن، اجبار در روابط زناشویی غیرمتعارف، اجازه ندادن استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری ناخواسته و بی‌توجهی به نیازهای جنسی زن از نمونه‌های خشونت جنسی علیه زنان است. زنانی که از جانب همسرانشان مورد خشونت قرار می‌گیرند، پنج برابر بیشتر از سایر زنان در معرض آسیب‌های روانی و خطر خودکشی و شش برابر بیشتر در معرض اختلالات روانی قرار دارند.

نبود قانون مناسب و در واقع ناتوانی قانون در حمایت از زنان، عامل خشونت و آزارهای پی‌درپی کلامی توسط همسران است. قانون مجازات اسلامی به مسأله خشونت و آزار کلامی مردان علیه زنان توجه اندکی داشته و نسبت به این مسأله سهل‌انگاری و مورد غفلت قرار گرفته است.

در قوانین به زنان و میزان برخورداری و آشنایی به این حقوق و ساختار نهادهای جامعه در رساندن زنان به حقوقشان توجه چندانی نمی‌شود؛ زیرا بسیاری از انواع بدرفتاری‌های مردانه نه برای مردان و نه حتی برای قانونگذاران بدرفتاری محسوب نمی‌شود، بلکه حق مرد بر زن به حساب می‌آید؛ از سوی دیگر، برخی از قوانین و مقررات موجود نه تنها زنان را در برابر بدرفتاری‌ها حمایت نمی‌کنند، بلکه بعضی از آنها از نظر قانون تأیید می‌شوند و در نهایت، باعث می‌شوند زنان احساس کنند تقصیر از جانب آنهاست (ساعی ارسی و نیک‌نژاد، ۱۳).

نابرابری در قوانین فرصت بیشتری را نسبت به زنان در اختیار مردان قرار داده است و در برخی موارد نیز در دعاوی مطرح شده، جانبداری عمدتاً به سمت مردان هست تا زنان. از این رو می‌توان گفت بی‌اعتنایی به اصول قانون اساسی در سطح اجرایی کشور رایج است و خلأ قانونی زیادی در رابطه با خشونت کلامی علیه زنان دیده می‌شود.

■ عملکرد پلیس در مواجهه با خشونت خانگی

از نظر قربانیان خشونت خانگی و به‌طور کلی جامعه، پلیس نه تنها به‌عنوان یک منبع اصلی و معتبر در کمک‌رسانی به قربانیان خشونت خانگی شناخته می‌شود، بلکه کارکرد نمادین مهمی نیز در این زمینه دارد. در واقع رویکرد مسئولانه پلیس در قبال زنان قربانی خشونت خانگی پیام مهمی به سایر قربانیان، متخلفان و در ابعاد سریع‌تر جامعه می‌دهد که نشان‌گر ابعاد وسیع مخالف اجتماعی، محکومیت و عدم مدارای اجتماعی با مسأله خشونت علیه زنان است.

عملکرد پلیس، تصور قربانیان را از میزان مؤثر بودن این نهاد اجتماعی در جلوگیری از خشونت‌های خانگی شکل می‌دهد و در نتیجه بر تعداد گزارش‌های رسیده به پلیس نیز تأثیر می‌گذارد؛ به بیان دیگر، هرچه زنان نسبت به کمک‌رسانی پلیس در خشونت‌های خانگی خوش‌بین‌تر باشند، در صورت بروز خشونت، بیشتر از این نهاد در خواست کمک می‌کنند. در حالی که بدیهی است اگر زنان تصور کنند که پلیس کمکی به حل مشکل آن‌ها نمی‌کند، از گزارش دادن خودداری می‌کنند و تصمیم به حل مسأله به‌صورت فردی می‌گیرند. اینکه پلیس چه رویکرد و نگاهی نسبت به خشونت خانگی دارد، تعیین‌کننده عملکرد آن‌ها در مواجهه با این مسأله اجتماعی است. نگرش متمایز پلیس به خشونت خانگی نسبت به سایر جرایم، بر عملکرد آن‌ها تأثیر می‌گذارد. در واقع اگر خشونت خانگی به‌عنوان مشکلی شخصی، خانوادگی و مربوط به حوزه خصوصی افراد نگریسته شود، طبیعی است که نیاز به مداخله کمتری در مقایسه با سایر جرایم پیدا می‌کند. پلیس نه تنها به‌عنوان یک منبع اصلی و معتبر در کمک‌رسانی به قربانیان خشونت خانگی شناخته

می‌شود، بلکه کارکرد نمادین مهمی نیز در این زمینه داراست. در واقع رویکرد مسئولانه پلیس به زنان قربانی خشونت خانگی پیام مهمی به سایر قربانیان، متخلفان و در ابعاد وسیع‌تر جامعه می‌دهد که نشان‌گر ابعاد وسیع مخالف اجتماعی، محکومیت و عدم مدارای اجتماعی با مسأله خشونت علیه زنان است. اگر در جامعه، سازمان‌هایی مثل پلیس، خشونت خانگی را مسأله‌ای خصوصی و بی‌نیاز از مداخله قلمداد کنند و در قوانین دادگاه‌ها نیز تنبیهی متناسب با رفتارهای خشن خانگی به اجرا گذاشته نشود، زنانی که گرفتار روابط خشن خانگی هستند، امکان برون‌رفت از رابطه را پیدا نمی‌کنند و باقی ماندن این زنان در روابط خشن به بازتولید خشونت در نسل‌های بعدی منجر می‌شود. به‌طور خلاصه چنین می‌توان بیان کرد که حقوق‌دانان معتقدند هیچ مصداقی از خشونت خانگی در قوانین ایران ذکر نشده است، ولی در قوانین جزایی ضرب‌وجرح و آزار و اذیت‌های جسمی مورد توجه قرار گرفته که به‌صورت غیرمستقیم می‌توانیم بگوییم خشونت خانگی را هم شامل می‌شود. در واقع هر عملی که به صورت فیزیکی نسبت به یک نفر صورت بگیرد، در قانون برایش مجازات تعیین شده، ولی برای فشارهای روحی که به زن وارد می‌شود، مجازات وجود ندارد. جامعه‌شناسان نیز معتقدند قوانین موجود در رواج و پنهان‌ماندن خشونت خانگی مؤثر است.

بی‌تردید دستگاه قضایی ما در این زمینه نقش دارد، چه در قوانین و چه در رویه‌های قضایی؛ به این معنی که در قوانین اثبات خشونت خانگی خیلی سخت است و به‌علاوه در رویه‌های معمول هم، دادگاه‌ها عملاً زوجین را به ادامه زندگی تشویق می‌کنند تا بخواهند نسبت به این اقدامات، تمهیدی قائل شوند.

راهکارها

آموزش حقوق و تکالیف زن و مرد در خانواده

آموزش باید از سطح دبستان تا مقاطع بالاتر آغاز گردد. بسیاری از نظریه‌پردازان درباره خشونت خانگی معتقدند سهم آموزشی بیشتری باید برای مردان قائل شد و آن‌ها را به‌طور جدی نسبت به حقوق زنان آگاه ساخت. در سایه چنین آموزش‌هایی است که می‌توان از مردان جامعه انتظار رفتار توأم با احترام داشت. همانطور که در بخش نظری بیان شد، ساختار مردسالارانه باعث می‌شود بعضی از مردان به خود اجازه

اعمال خشونت علیه زنان را بدهند. حال اگر مردان به شیوه‌ای جامعه‌پذیر بشوند که دیگر چنین حقی برای خود قائل نشوند، بدون شک آمار خشونت‌های خانگی به طرز چشمگیری کاهش پیدا می‌کند.

■ تشکیل سازمان‌های مردم‌نهاد در زمینه مقابله با خشونت خانگی

وقتی که یک زن دچار خشونت شده است، باید انجمن‌ها و مؤسسات غیردولتی تأسیس شود تا پیش از رجوع به نهادهای رسمی و دولتی بتواند به آنجا پناه ببرد و از طریق مشاوران و موکلان مشکلات خود را حل و فصل نماید. در چنین شرایطی مرد خود را مقابل مشاورانی دلسوز و آگاه می‌بیند که تلاش برای حفظ کانون خانواده دارند و همه این اقدامات برای این است که میزان اختلافات به حداقل برسد. در واقع این خانواده برای مدتی حمایت می‌شود و از بحران فاصله می‌گیرد، ولی متأسفانه نهادی که بتواند در این شرایط مداخلات مستقیم و مؤثر داشته باشد، وجود ندارد.

■ اصلاح قوانین و لزوم سیاست‌گذاری درست برای اصلاح وضعیت خشونت علیه زنان

پیش از هر کاری باید خشونت خانگی به رسمیت شناخته شود، چرا که در هیچ جایی از قوانین ایران جرمی به نام خشونت خانگی تعریف نشده است؛ البته تنها زنان، قربانیان خشونت خانگی نیستند، بلکه کودکان هم مورد این نوع خشونت قرار می‌گیرند. در قوانین مربوط به نوجوانی و کودکان نیز زمانی که آزارسانی از سوی والدین انجام شود، قوانین متفاوت بوده و این کار به نوعی عرفی می‌شود.

■ آموزش مهارت‌های زندگی و همسرداری

دستگاه‌های فرهنگ‌ساز با آموزش‌هایی که در سطوح رسمی و غیررسمی ارائه می‌شود، مهارت‌های زندگی مانند فرهنگ مدارا و تحمل، مهارت حل مسأله، مهارت گفت‌وگوی سالم و مؤثر و ... آنجاست که اگر افراد احترام به زندگی و صمیمیت را آموخته باشند، فرصت پرورش خشونت به حداقل خواهد رسید. بسیاری از جوانان ما مهارت‌های تصمیم‌گیری، ارتباط مؤثر، حل مسأله و مسئولیت‌پذیری را ندارند؛ یعنی در

کنار همه درس‌هایی که بچه‌های ما در دبیرستان و دانشگاه می‌گذرانند، شیوه‌های همسرداری و فرزندپروری آموزش داده نمی‌شود؛ به‌خصوص که در حال حاضر با نداشتن مهارت‌های مذکور مصرف مواد محرک و توهم‌زا مثل شیشه نیز افزایش پیدا کرده و سبب بسیاری از خشونت‌های خانگی می‌شود.

■ تقویت سیستم مددکاری اجتماعی

در وهله اول باید جایگاه و نقش مددکار اجتماعی به رسمیت شناخته شود و این کار جزء از طریق آموزش‌های رسمی امکانپذیر نیست. خانواده‌ها باید نقش حمایتی و آموزشی مددکار را پذیرا باشند. همچنین باید سازوکاری اتخاذ شود که در هر محله تعداد مناسبی مددکار اجتماعی وجود داشته باشد تا پاسخگوی نیازهای محله باشد. مددکار اجتماعی با داشتن اختیار باید بتواند دخالت کند و سیستم سیاست‌گذاری خودش را با نیازهای جامعه تطبیق دهد و قوانین با نگاه حمایتی و بر اساس نیاز جامعه افزایش یابد. اگر چنین اتفاقی روی ندهد با وضعیت خوبی مواجه نخواهیم شد و طبیعتاً آمار طلاق افزایش بیشتری پیدا می‌کند و سن اعتیاد پایین‌تر می‌رود.

■ کاهش اعتیاد و مصرف مواد مخدر و الکل

خوشبختانه در جامعه ما آمار مصرف‌کنندگان الکل زیاد نیست، وگرنه کسانی که الکل مصرف می‌کنند خشن‌تر از معتادان هستند، ولی مصرف‌کنندگان شیشه نیز به‌دلیل توهم، خشونت زیادی دارند و با این روند به این نتیجه می‌رسیم که خشونت بسیاری به‌دلیل اعتیاد به زنان وارد می‌شود.

■ رفع موانع اقتصادی و بیکاری

یکی از علل خشونت‌های خانگی علیه زنان، نداشتن شغل و مشکلات اقتصادی است. بدین منظور دولت باید تمام تلاش خود را برای افزایش اشتغال و فرصت‌های برابر مخصوصاً برای جوانان داشته باشد تا از این طریق گامی مؤثر برای تحکیم و حفظ خانواده برداشته باشد.

نتیجه‌گیری

آثار خشونت علیه زنان در ایران را باید در مجموعه‌ای به هم تنیده از انواع خشونت‌های خانگی، اجتماعی، سیاسی و تفاسیر خاصی از دین جست‌وجو کرد و تلاش ورزید تا مسأله در مواردی که مخفی است از اختفا بیرون آمده و از زوایای گوناگون به بحث گذاشته شود. در این مرحله از شناخت، نباید تنها به گزارش خشونت از نوع جسمی پرداخت، بلکه انواع خشونت جنسی، روانی، مالی، سیاسی و کلامی هم در این مجموعه قابل بحث و ریشه‌یابی است (کار، ۱۳۷۹: ۱۸).

در بسیاری از موارد، اعمال خشونت علیه زنان و دختران با اشاره به رسوم و فرهنگ توجیه می‌شود. قدرتمندان از اعمال خشونت و بدرفتاری با زنان و دختران در حریم خصوصی و قلمرو عمومی به‌عنوان ابزاری برای تثبیت قدرت خود سود می‌برند. وجود شبکه‌ای درونی میان نهادهای اجتماعی، موقعیت خشونت‌آمیز را از طریق توسل به نظریه‌های مبتنی بر برتری مردان یا فرودستی زنان نادیده می‌انگارد. این عقاید غالباً در مدارس نیز آموزش داده می‌شود و در خانواده‌ها اشاعه می‌یابد. نهادهای مجری قانون، گاه خود به‌طور غیرمستقیم از متخلفان حمایت می‌کنند و ادعا می‌نمایند که هیچ قدرتی برای مداخله ندارند. آن‌ها حریم خصوصی خانواده یا روابط نزدیک را خارج از حیطه اختیارات خود می‌دانند. در برخی موارد دولت نیز موافق اعمال خشونت علیه زنان در حریم خصوصی است و این شیوه را حق مردان در حفظ نظم خانواده‌های خود، به‌هر صورتی که تمایل دارند، می‌داند.

مجازترین شکل خشونت به لحاظ عرفی در خانواده و توسط همسر اعمال می‌شود. در ایران در دوره‌هایی از تاریخ جامعه به صرف جنسیت، ویژگی‌های اخلاقی را به افراد نسبت می‌داد. تحقیرها و دست‌کم گرفتن‌های زیرکانه یا شلیک‌های خشم، محل نگذاشتن‌ها، قمپز در کردن‌ها و کنایه‌های مسخره یا بی‌اعتنایی‌های عمدی و خاموش، تحت فشار گذاشتن‌های فریبکارانه یا تقاضاهای بی‌دلیل و غیرمعقول اتفاقاتی شایع‌اند. به‌نظر می‌رسد خشونت‌های خانگی علیه زنان صرفاً یک رفتار پرخاش‌گرانه نیست، بلکه نوعی مطیع‌سازی و سلطه‌جویی است که در واقع بازتاب تعاریف فرهنگی از نقش مردان است؛ به‌طور کلی تحقیقات

نشان می‌دهد چگونه انزوا و بی‌قدرتی زنان، آنان را نسبت به خشونت آسیب‌پذیر می‌سازد. بی‌تردید، توضیح و تبیین خشونت علیه زنان مؤید آن است که خشونت مردان علیه زنان مشخصهٔ جوامع مردسالار است. جوامعی که در آن، مردان قدرتمند هستند و زنان «دیگران غیرمهم» فرض می‌شوند. بنابراین فهم ما از خشونت علیه زنان در گرو فهم ماهیت مناسبات جنسیتی به‌طور اعم و ظهور خصوصیات مردانه به‌طور اخص است(نک به: اشتراس و گلز،^۱؛ مونی،^۲؛ رائو،^۳؛ ویساریا،^۴؛ سن،^۵؛ فیکری و باتی،^۶؛ اکسو،^۷؛ رامفریز و وازکوئر،^۸؛ صادقی فسایی، ۱۳۸۹).

یکی از ابعاد خشونت خانگی، آشنابودن و داشتن نسبت خانوادگی میان فرد قربانی و اعمال‌کننده خشونت است که این نسبت فامیلی، خشونت را بسیار ناپسندتر و غیرانسانی‌تر می‌کند. نکته دوم آن است که در این سبک خشونت، فرد اعمال‌کننده خشونت، هم مقصر است و هم فردی است که قرار است از زن حمایت کند و در نقش پناه‌دهنده باشد. سوم اینکه به‌دلیل خانوادگی بودن این جرم، جامعه و قوانین نیز نسبت به این نوع خشونت کمتر مسئولانه عمل می‌کنند. نکته آخر همچنین پنهان ماندن این نوع خشونت به‌دلیل آنکه در خصوصی‌ترین حریم زندگی افراد (خانه) انجام می‌شود، است که خود سبب تقویت و تشدید آن می‌گردد. از همه این جهات خشونت خانگی و به‌طور دقیق‌تر خشونت علیه زنان از طرف اعضای خانواده، موضوعی است که لازم است ابعاد گوناگون آن با دقت نظر بیشتری مورد تحقیق و بررسی قرار بگیرد و امید است که چنین پژوهش‌هایی در نظر متولیان امور فرهنگی- اجتماعی و سیاست‌گذاران و قانونگذاران مورد دقت نظر واقع شود تا در آینده نزدیک شاهد کاهش خشونت‌های خانگی علیه زنان باشیم.

- 1 . Straus and Gelles
- 2 . Mooney
- 3 . Rao
- 4 . Visaria
- 5 . Sen
- 6 . Fikree & Bhatti
- 7 . Xu
- 8 . Ramfrez & Vazquer

منابع

- آبوت، پاملا، کلا و الاس (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی زنان. ترجمه منیژه نجم عراقی. تهران: نی.
- احمدی، حبیب و زنگنه، محمد (۱۳۸۳). بررسی جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر خشونت شوهران علیه زنان در خانواده. فصلنامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، شماره سوم، صص ۱۸۷-۱۷۲.
- اعرابی، سیدمحمد و بودلایی، حسن (۱۳۹۰). استراتژی تحقیق پدیدارشناسی. مجله علمی- پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۶۸.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۸۸). مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی. قم: حوزه و دانشگاه.
- ایونز، پاتریشیا (۱۳۹۱). آزار کلامی یا زخم زبان. ترجمه مرجان فرجی. تهران: رشد.
- آقاخان، نادر و همکاران (۱۳۹۱). بررسی انواع خشونت شوهران علیه زنان و تأثیر عوامل مختلف در میزان بروز آن‌ها در زنان مراجعه‌کننده به پزشکی قانونی شهرستان ارومیه در سال ۹۰-۹۱. مجله علمی پزشکی قانونی، دوره ۱۸، شماره ۲-۳، صص ۷۸-۶۹.
- خاقانی فرد، میترا (۱۳۹۰). بررسی نقش خشونت علیه زنان، جامعه‌پذیری جنسیتی و سرمایه‌های اجتماعی در پیش‌بینی سلامت روان گروهی از زنان شهر تهران. مطالعات اجتماعی- روانشناختی زنان، سال ۹، شماره ۲، صص ۵۵-۸۰.
- رفعتی رحیم‌زاده، مهرداد و همکاران (۱۳۹۰). بررسی مواجهه پرستاران با خشونت‌های کلامی و فیزیکی در بیمارستان. مجله دانشکده پرستاری و مامایی دانشگاه علوم پزشکی تهران، دوره ۱۷، شماره ۲، صص ۱۱-۵.
- سالاری، اسماعیل و همکاران (۱۳۹۲). بررسی رابطه فرهنگ مردسالاری، همسان‌همسری با تعارضات زناشویی در بین دبیران و پرستاران زن متأهل. فصلنامه زن و مطالعات خانواده، سال پنجم، شماره ۱۹، صص ۱۱۴-۹۵.
- صادقی فسایی، سهیلا (۱۳۸۹). خشونت خانگی و استراتژی‌های زنان در مواجهه با آن. مجله بررسی مسائل اجتماعی ایران، شماره ۱، صص ۱۴۲-۱۰۸.
- علی‌وردی‌نیا، اکبر و همکاران (۱۳۹۰). تحلیل اجتماعی خشونت شوهران علیه زنان: مدلی نظری و آزمون تجربی. فصلنامه مسائل اجتماعی ایران، سال دوم، شماره ۲، صص ۹۵-۱۲۷.
- قاضی طباطبایی، محمود و همکاران (۱۳۸۳). بررسی خشونت خانگی علیه زنان در ۲۸ استان کشور. دفتر امور اجتماعی وزارت کشور، مرکز امور مشارکت زنان ریاست‌جمهوری.
- کار، مهرانگیز (۱۳۷۹). پژوهشی درباره خشونت علیه زنان در ایران. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- کریمی، فاطمه (۱۳۹۰). بررسی انواع خشونت کلامی و عوامل پدیدآورنده آن از نظر دانش‌آموزان و معلمان، پژوهشنامه حقوقی، سال دوم، شماره دوم، صص ۱۰۲-۸۵.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نی.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۰). روش تحقیق کیفی ضد روش ۲: مراحل و رویه‌های علمی در روش‌شناسی کیفی. تهران: جامعه‌شناسان.

معینیان، نرمنه (۱۳۹۲). تحلیلی بر خشونت علیه زنان در خانواده (بانگاہی به جامعہ ترکیہ). فصلنامہ زن و مطالعات خانوادہ، سال پنجم، شمارہ ہفدہم، صص ۱۴۶-۱۳۱.

ملک‌افضلی، حسین و همکاران (۱۳۸۳). بررسی انواع خشونت خانوادگی نزد زنان در شہر اصفہان. مجلہ دانشگاہ علوم پزشکی دانشگاہ آزاد اسلامی، سال چہارہم، شمارہ ۲، صص ۶۳-۳۷.

نقیب‌زادہ، احمد و فاضلی، حبیب‌اللہ (۱۳۸۵). درآمدی بر پدیدارشناسی بہ‌مثابہ روشی علمی. پژوهشنامہ علوم سیاسی، سال اول، شمارہ ۲.

وحیدافریدون و همکاران (۱۳۹۴). تحلیل و بررسی کیفی عوامل مؤثر بر ہمسرکشی در بین زنان و مردان (مطالعہ موردی زندانیان اصفہان). فصلنامہ بررسی مسائل اجتماعی ایران، دورہ ۱، شمارہ ۶، صص ۲۱۴-۱۹۳.

یزدخواستی، بہجت و شیری، حامد (۱۳۸۷). ارزش‌های پدرسالاری و خشونت علیہ زنان. فصلنامہ مطالعات زنان، سال ۶، شمارہ ۲، صص ۵۵-۷۹.

ہمپتون، رابرت ال و گالوت، توماس پی (۱۳۸۸). خشونت خانوادہ، پیشگیری و درمان. ترجمہ داورد کربلایی و محمد میگونی. تہران: آفرینش.

Al-Nasour, Mohammad (2009). Domestic Violence against women in Jordam, Evidence from health clinics.

Fawole, Adenrian (2008). Prevalence of violence against pregnant women in Abeokuta; Nigeria, Australian and New Zealand journal of obstetrics and Gynaecology.

Health aspects of violence against women. WHO: Geneva, 2001.

Megargee, E., and Hokanson, J (1990). The Dynamics Aggression. Individual, Group and International Analysis, Hariper & Row, p.15.

Tiwari, A., Fong, D. Y. T., Chan, K. L., Leung, W. C & Parker, B., Ho, P. C. (2007). Identifying Intimate Partner Violence: Comparing the Chinese Abuse Assessment Screen With the Chinese Revised Conflict Tactics Skills. An International Journal of Obstetrics and Gynecology, 114(9).

Tokuc, Brucu & etal (2010). Domestic violence Against women in Edrine, Journal of interpersonal violence, vol 25.

Violence against women. Fact sheet No. 239. Geneva: WHO; 2008. Available from: <http://www.who.int/mediacentre/factsheets/fs239/en/print.html>, Accessed: 2009 Feb 5.

Violence against women. Fact sheet No. 239. Geneva: WHO; 2008. Available from: <http://www.who.int/mediacentre/factsheets/fs239/en/print.html>, Accessed: 2009 Feb 5.

Jaffe, D. H., Eisenbach, Z. Neumark, Y. D & Manor, O (2006). Effects of Husbands and wives Education on each others Mortality. Social Science and medicine, 62 (8).

